



الگوی تبریزی از زبان مازندرانی

تاریخ و تمدن
آذربایجان....
دریاچه ارومیه.....
دختر در فرهنگ آذربایجان.....

ملاحظاتی در زبان قدیم آذربایجان

چرا اروپائیان تبریز را برای سکونت
انتخاب کرده بودند؟





ایپک

مجله مستقل ادبی فرهنگی اجتماعی **ایپک**

شماره(۱))

زبان: ترکی و فارسی

"تمامی نوشته ها و عکسهای کنجدانه شده در این مجله اینترنتی برگرفته از کتاب ها و مقالات و سایت های مجاز اینترنتی مطابق قوانین جمهوری اسلامی ایران می باشد و گردآورندگان این مجموعه هیچ مسئولیتی در قبال نوشته ها و عکسها ندارند"

برای انتقاد و پیشنهاد و یا ارتباط با گردآورندگان این مجموعه با ایمیل زیر مکاتبه فرمائید:

ipek.21azar@gmail.com

فهرست:

۴.....	تورک یا آذری؟ کدام صحیح است؟
۶.....	من تورکم. آذری یوخ.....
۸.....	ملاحظاتی در زبان قدیم آذربایجان.....
۱۱.....	تاریخچه هفت هزار ساله زبان ترکی در آذربایجان.....
۱۷.....	چرا اروپائیان تبریز را برای سکونت انتخاب کرده بودند؟.....
۲۲.....	دختر در فرهنگ آذربایجان.....
۲۴.....	فولکلور و رقص و موسیقی آذربایجان.....
۲۶.....	آذربایجان خالق چالغی آتلری.....
۲۸.....	موسیقی ترکی.....
۲۹.....	درباره ی حماسه ی کوراوغلو(قسمت اول).....
۳۰.....	تورکی مثلث.....
۳۱.....	افسانه بوزقرد(قسمت اول).....
۳۲.....	الگوی تبریزی از زبان یک مازندرانی.....
۳۵.....	تورکی بایاتی لار.....
۳۸.....	اعطا لقب به بازیکنان تراختور.....
۴۱.....	گنبد سلطانیه، یکی از آثار ثبت شده در یونسکو.....
۴۲.....	سوزلی یازی سیز فوتولار.....

تورک یا آذری ... کدام صحیح است؟

یکی از معضلات فکری و اجتماعی جوانان و حتی جامعه دانشگاهی آذربایجان، ترس و ابا از ترک نامیدن خود است چرا که در دوران حکومت پهلوی که آثار آن هنوز هم باقی است ناجوانمردانه ترین ضربه‌ها بر شخصیت ترکان ایران وارد آمد. در طول حکومت ۵۲ ساله رضا خان و فرزند او ترکان ایرانی از هر نوع توهین و تحقیری در امان نبودند و امروزه هم گویی کلمه ترک کابوسی است که بر سینه جوانان آذربایجان و جوانان ترک دیگر نقاطط کشور سنگینی می‌کند. و چنان شد که جوان تبریزی، ارومیه‌ای، زنجانی، اردبیلی و... با دو نوع هویت، تحقیر شده ترکی و افتخار آمیز آذری روپوش شود. ترکی صحبت می‌کرد ولی خود را آذری می‌نامید. وقتی از او می‌پرسیدی ترک هستی یا آذری می‌گفت آذری، وقتی می‌پرسیدی آذری یعنی چه و منظور از آذری چیست چیزی برای گفت نداشت. ولی وقتی همین آذری پای از وطن بیرون می‌گذاشت ایرانی بودن خود را انکار می‌کرد و خود را ترک اصیل معرفی می‌کرد آن هم نه از نوع ایرانی؟؟

ترک ستیزی از زمان سقوط حکومت قاجار آغاز شد و توسط روش‌نفکران نژاد پرستی چون محمود افسار (بنیانگذار بنیاد افسار) و احمد کسری (کسی که تئوری زبان آذری را تقدیم رضا خان کرد) به اجرا درآمد که همگی از مواجب بگیران حکومت پهلوی بودن. تئوری کسری بر این اساس بود، چون اهالی چهار روستا در اطراف مرند و قره داغ ترک نیستن دلیلی شد بر اینکه ساکنان اصلی و بومی آذربایجان ترک نیستند. ولی حتی اهالی آن روستا هم به زبان تاتی و تالشی تکلم می‌کردند ولی کسری با اصرار همه آنها را آذری نامید. نکته جالب اینجاست که اگر فرضیه کسری را به تمام ایران تعیین دهیم به این نتیجه می‌رسیم که نود درصد ایران ترک هست چون کمتر استانی وجود دارد که در آن یک روستا ترک نباشد.

کسری در رساله ۵۶ سفحه خود که در زمان رضاخان منتشر کرد. در آن نقل کرد که از این زبان غیر ترکی مردم آذربایجان (آذری) در تاریخ هیچگونه آثار و نشانه‌های ادبی و مکتب هر چند بسیار اندک دیده و یا شنیده نشده است. بر این اساس پروژه‌های کوتاه مدت و بلند مدت با هزینه‌های سرسام آور به راه افتاد و زبان سازی و هویت تراشی برای ایرانیان غیر فارس رونق گرفت و دشمنی و تبلیغات علیه زبانهای غیر فارس بخصوص ترک در اولویت این برنامه‌ها بود. نام‌های بومی و ترکی شهرها، روستاهای رودها و کوههای آذربایجان با نام‌های ساختگی فارسی عوض گردید مثل ارومیه به رضائیه، سلاماس به شاهپور، صائن قلعه به شاهیندز، قره داغ به ارسباران، آجی چای به تلخه رود، قره چمن، سیاه چمن و مثالهای بسیار دیگر... از آنجا که برگردانندگان این نام‌ها اطلاعات و معلومات درستی از فرهنگ زیبای ترک نداشتند نمی‌دانستند در ترکی «قره» علاوه بر سیاه معنی بزرگ و بلند و والامقام را هم می‌دهد. مثل قره باغ یعنی باغ بزرگ و قره چمن یعنی چمن وسیع و قره بولاق یعنی چشمه بزرگ، قره را فقط به مفهوم سیاه به کار بردند و اسم روستای قره چمن تبریز را چمن سیاه نامیدند و دیای را به خود خندانند و ندانستند هیچ جای دنیا چمن سیاه پیدا نمی‌شود.

بعضی از کسری‌ستهای افراطی حتی پا از دیدگاههای احمد کسری نیز فراتر گذاشته اند و به اصطلاح تحمیل زبان ترکی بر مردم آذربایجان را به مغولان نسبت داده اند این افراطیون حتی نمی‌دانند و یا خود را به نادانی زده اند که زبان مغولی چیزیست متفاوت از زبان ترکی، و اگر میخواستند زبان خود را بر مردم ایران و آذربایجان تحمیل کنند چرا زبا مغولی خود را تحمیل نکردند و زبان ترکی را تحمیل کردند از آن گذشته مغولان فقط کنترل آذربایجان را درست نداشتند بلکه از چین تا عراق در دست آنها بود و اگر در پی تحمیل زبان ترکی بودن چرا هموطنانفارس ما ترک نکردند !!!

و با همه این حرفاها این در حالی است که ترکان همیشه در طول تاریخ به رشد و گسترش زبان فارسی کمک کرده اند و در هیچ کجا نمیتوان مدرکی را پیدا کرد که ترکان بر علیه و برای از بین بردن این زبان کاری انجام دادند. زبان ترکی زبانیست زیبا با قدمت هفت هزار ساله و سومین زبان زنده و با قاعده دنیا (به نقل از مجله پیام یونسکو) و حق رسمی و سرتاسری شدن در ایران به عنوان دومین زبان رسمی کشور در کنار زبان فارسی دارد

منبع :

قسمتی از مقاله : زبان ترکی و موقعیت کنونی و گذشته آن در ایران نوشته : حسن راشدی



ترک های قشقایی ایران



من تورکم، آذربی یوخ

یازان محمود دالغا

ای اولکه می ظولم ایله قویان دهرده ویران
محکوم اولا بیلمز سنه بوندان سورا اینسان
اینسان از لیندن یارانیب اشرف مخلوق
لایق دگیل اصلاً اونا زنجیر ایسارت
"محمد بی ریا"

تورک چرا تورک است، آذربی نیست؟

روزی مورچه ای در میان اندک آب گرفتار شد. فریاد برآورد، آهای دنیا را آب برد.

شاهدی گفت:

- مورچه آب تو را می برد نه دنیا را.

هدف بزرگ دشمنان و فرهنگ ستیزان ایجاد تفرقه در میان ملت‌های بزرگ، و کوچک کردن آنهاست که دارای ریشه و تاریخ دیرینه دارند. تا چنان یک مورچه‌ی ناتوان در گردابی از آب قرار دهنده و غرقشان سازند. وقتی که انسان از ریشه جدا شد بی هویت می شود، وقتی که بی هویت شد ناتوان می شود و دیگران را از خود برتر می پندارد و به داشته و گفته های آنها ایمان می آورد، از خود بیگانه می شود. در این موقع خصوصیات آسیمولاسیونیش بروز کرده، ایمان می آورد که بی چیز است. طوری که چون یک مانعوت مادر خود را نیز نشاخته و به راحتی به دستور ارباب خود عمل نموده مادر را به قتل می رساند بدون اینکه حتی ناراحت شود. چون این فرد آسیمله شده فقط یک نفر را می شناسد، آن هم ارباب اوست و دستور اوست.

برسیدم از آن ماهوش شیر سوار

بسنی به سر شیر چگونه افسار؟

گفنا به جهان هر آنکه خود را نشناخت

آوردن او سهل بود زیر مهار.

در زمان جنگ ایران روس، سفیری به ایران فرستاده شد تا شرایط را بررسی کند و گزارش نماید که چگونه بر ایران مستوفی یابند. در آن زمان بیشترین مقاومت در آذربایجان بود و آذربایجانیان به هیچ شرایط راضی به تسلیم نبودند مگر شرایط و مطالبات آنان فراهم شود.

این سفیر چون شرایط را این گونه دید و فهمید که مردان و زنان آذربایجان همه در دلاوری و جنگندگی ید طولانی دارند و شجاعت آنها زبان زد خاص و عام است، طی نامه به زمامداران خود چنین نوشت:

"این سرزمین را (آذربایجان) به هیچ عنوان نمی شود تسلیم کرد. و اگر این مناطق تسلیم نشوند ایران تسلیم نخواهد شد و به زانو در آوردن این منطقه میسر نیست مگر به دو راه:

- ۱- کلیت آزربایجان را نابود و مردان و زنان آن را از دم باید کشت.
- ۲- این سر زمین را به مناطق جداگانه تقسیم و به هر کدام نام تازه داده شود تا بدین شکل از هم دیگر جدا شوند، و اتحاد و یگانگی از آنها گرفته شود.



برهنگی فرهنگی!!

ملاحظاتی در زبان قدیم آذربایجان(قسمت اول)

نوشته‌ی: دکتر فرهاد قابوس

مقدمه:

در این مقاله نشان خواهم داد که آنچه تحت عنوان «زبان آذری» یا زبان ایرانی قدیم مردم آذربایجان از جانب برخی «محققین» ایرانی مطرح شده است دارای اعتبار منطقی و تحقیقی لازم نیست. کما اینکه نه تنها منابع این فرضیه غلط و غیر دقیق بوده و ارزیابی «محققین» ایرانی از آنها نیز غلط و توأم با اغراض عیر تحقیقی اما سیاسی بوده است. بلکه نظرات محققین بی غرض خارجی در اینمورد بروشمنی مخالف نظرات «محققین» ایرانی است.

فرا تر از آن نشان خواهم داد که نه تنها مطابق نظرات بعضی محققین معروف بلکه بر اساس تحقیقات اخیر زبان‌شناسی نیز زبان قدیم ایلامی (عیلامی) نواحی غرب ایران شامل آذربایجان با زبانهای اورال-آلائی که شامل زبان ترکی است خویشاوند بوده و لذا تغییر تدریجی زبان ساکنین آذربایجان از زبان ایلامی به زبان خویشاوند ترکی بعد از قریب دو هزاره: بخصوص تحت شرایط اسکان متمرکز اقوام ترک در این ناحیه، بعنوان تغییر تدریجی امری طبیعی و منطقی محسوب می‌شود.

باينطريق مسئله زبان آذربایجان قدیم بدون نیاز به جعل و تعییه زبان فرضی آذری بطور منطقی و معقولی حل می‌شود. چراکه این اول باری نیست که به خاطر اهداف خاص در علم تاریخ یا فرهنگ‌شناسی جعل می‌شود و تجارب تاریخی در رابطه با دروان نازیسم در آلمان نشان داده اند که همچنانکه خود محققین آلمانی تاکید می‌کنند متأسفانه جعل در مسائل تاریخی فرهنگی به خاطر اهداف ناسیونالستی ساقیه طولانی در میان «محققین» ناسیونالیست دارد.

کما اینکه ترجمه صحیح و دقیق و ارزیابی منطقی و علمی متون عربی و لاتینی که در دستند نشان میدهند که در آذربایجان قدیم «زبان ایرانی (فارسی) آذری» وجود نداشته است. و حداقل اشکال «محققین» ایرانی در اینمورد این بوده است که آنان اشتباه کرده و از سر عدم دقت برای خطای رفتہ اند و حداقل اشکال این تواند بود که بعضی از آنان از سر تعصب ملی عمدتاً چنین داستانی را جعل کرده اند.

ما «دلایل» مرکزی «محققین» مذکور را از تعلق «ابدی» آذربایجان به ایران و «پهلوی» بودن زبان آن در قدیم تا محتوای منابع تاریخ و گرافیای قدیم در رابطه با این مسئله و زمینه نمونه های باقیمانده گویش ایرانی در آذربایجان را تحلیل و تحلیل کرده و نشان خواهیم داد که همه آنها متکی بر منابع غیردقیق و از نظر تحقیق نامعتبر و ترجمه های غلط و ارزیابی نادرست از چنین منابعی هستند.

از نظر تاریخی بخلاف مطلق آنچه که «محققین» ایرانی شایع کرده اند صرف رجوع به منابع مورد اشاره خود آنان نظری مارکوارت روشن میکند که: «آذربایجان (آتر پاتاکان) از ابتدای تاریخش قرنها کشور مستقلی بوده و بعد نظری هر کشور دیگری در ادوار بعدی مدتی تحت الحمایه ارمنستان و ایران بوده و ابتدا بعد از سال ۲۵۲ میلادی است که با شکست ارمنستان تحت الحمایه حکومت ساسانی قرارگرفته است» (۱.۱). لذا هیچ ضرورتی در ارتباط زبانی آذربایجان و ایران نیست.

و مهم اینکه بخلاف مطلق دعاوی «محققین» ایرانی طبق تحقیقات مارکوارت: «در ناحیه «اران» که در زبان یونانی «آلبانی» نامیده شده است، تا اواسط قرن پنجم میلادی پادشاهی مسقلی موجود بوده است که بعدها در عین اتحاد نظامی با ساسانیان معمولاً به ارمنستان برای اسقلال از ایران کمک کرده است.» که بجهت تعلق بعدی اران به آذربایجان باز استقلال آذربایجان از ایران قدیم را و رد ضرورت تاریخی ارتباط زبانی با ایران را تاکید می‌کند.

و مهمتر اینکه بر طبق همین تحقیقات: «کشور اران (که بعدها به آذربایجان تعلق میگیرد) تا قرن پنجم میلادی زبان خاص خود را داشته است که برایش الفباء خاصی اختراع کرده بودند.» در ادامه مطلب مارکوارت مخصوصاً

تاكید ميکند که: "اران در همه اعصار يك سرزمين مشخصا غيرآرياني بوده است"، "چيزی که نقل قول استرابون از سنتهای اهالی آنجا کاملا تاييد ميکند." (۱.۲).

در ادامه مطلب مارکوارت به تعدد زبانها در سرزمين اران اشاره ميکند: کماينکه برخی مورخين قدیم عرب نظیر ابن حوقل در «صورة الارض» نيز به وجود زبانهای خاص در اران و تعدد زبانهای نامعلومی در ناحیه «بردمعه» اشاره کرده اند.

باين معنی گذشته از آنکه ايران همواره کشوری چند زبانه بوده است، برخلاف نگرش ايستاي «محققين» ايراني به تاريخ و جغرافيا، که داده هاي مربوطه را بغلط ازلي و ابدي ديده اند، آذربایجان قدیم از ابتدای شروع تاریخش متعلق به ايران نبوده که از آن امکان اشتاقاق زبان آذربایجان قدیم از زبانهای ايراني قابل استنتاج باشد. از ايندو امكان فرض زبان ايراني آذري بر هیچ اساس تاریخي استوار نیست و بقدر کافي زبانهای غير ايراني در آذربایجان موجود بوده اند. از طرف ديگر همچنانکه در ادامه مطلب نشان خواهيم داد: روایت ابن مفعع مبتني بر "پهلوی" بودن زبان نواحي شامل آذربایجان ايران قدیم نيز غلط بوده و مطابق تحقیقات هنینگ ((۲)، (۲)) متأثر از عادت غلط اشکاني در تعمیم نام سرزمینهاي بیگانه تحت تصرفشان محسوب ميشود.

باید دانست که این نظر غلط ابن مفعع را نه تنها همچنانکه معروف است ابن نديم در «الفهرست» بلکه حمزه اصفهاني هم بنقل از "موبد متوكلي" نامي در «التنبيه علي حدوث التصحيف» تکرار و ديگران نيز بعدا از آنها تکرار کرده اند. باين ترتيب عادت غلط اشکاني در تعمیم نادرست نام سرزمین خاستگاه خود به سرزمینهاي بیگانه تحت تصرفشان از طريق تکرار نويسندگان مذکور که اهل دقت نبودند و نيز تکرار اين مكررات در نوشته هاي نويسندگان متعصب و وطنپرست معاصر ظاهر «حقیقت» بخود گرفته است. و يعني همه منابع و «دلایل» «محققین» ايراني در نهايى از اين نوع ظاهري هستند و ليست منابع و «دلایل» کذاي در ايراني بودن زيان قدیم آذربایجان در واقع چيزی به جز تکرار منابع و دلایل غلط نیست. بدیهی است که بر نويسندگان قدیم با امكانات ناچیزشان خرده نمیتوان گرفت که بدون دقت کافي نظرات غلط را تکرار کرده اند ولی در کوتاهي منطقشان البته جاي حرف باقيست. لكن ايرادها البته بر «محققین» قرن معاصر رواست که با وجود امكان تحقیق و ادعای تحقیق، در مورد آنچه که تکرار ميکنند حداقل به عقل خود رجوع نکرده اند.

و باين ترتيب اگر که علت عادت غلط ديوان عصر اشکاني را در تعمیم نام پارت به سرزمینهاي متصرف شده را در سیاست تحكم اشکاني بجهوئیم و در تکرار اين مفعع از اين مغالطه سیاسي نيز تعصب اتحاد وطن و زيان در برابر تسلط اعراب را به بینيم، در خواهیم یافت که داستان ايراني بودن زيان قدیم آذربایجان که بر اساس اينگونه روایات بنا شده است از ابتدا داستان مغالطه اي سیاسي است.

از جانب ديگر صرف تسمیه يك ناحیه به اسمي استمرار زيان معینی در آن ناحیه را اثبات نمیکند و تکرار تاكيد ايراني بودن نام آذربایجان و اشتاقاق آن از "آتر پاتاکان" دليلي بر وجود زيان آذري و نيز نوعيت ايراني آن زيان نیست، چراكه اين گونه تسمیه هاي باقیمانده از قدیم همچنانکه نظر یادشده هنینگ نشان میدهد هميشه مرجوع به واقع نیستند. لكن تکرار اين نوع «اطلاقات عمومي» در نوشته هاي «محققین» ايراني نشان میدهد که چون دليل منطقی در اختیار اينان نیست لذا باید به اينگونه شبه دلایل رجوع بکنند.

به سخن ديگر مقاله حاضر استدلالي در نادرستي، عدم کفايت و دقت منابع و عدم اعتبار منطقی عقاید «محققین» جانيدار ايراني در برابر نظرات محققین منصف غيرايراني در مورد «زيان آذري» و در ضمن تحقیقی کلی در منطقی بودن زمينه ايلامي زيان تركي در آذربایجان قدیم بابت گشودن معرض مربوطه است.

از نظر محتوي و روش مقاله حاضر در مورد خاص زيانشناسي نیست و راهم ابرادي به نتایج صرفا زيانشناسخني «محققین» ايراني و و ریشه یابی لغات در مقالات آنها تا جانیکه به گویشهاي ايراني مربوط ميشود، ندارم و اگر چه در اشارات کسروي درابن موارد حاي بحث فراوان است، لكن در هر صورت اين مباحثت بفرض درستي نه به زيان داخل آذربایجان بلکه به گویش هاي برومنزي آذربایجان مربوط اند. بحث من در اين جا نظریه محققین خارجي بر سر نتیجه گیريهای آنها از اين لغات بيزيان و بستن آنها از طريق ترجمه هاي نادرست از منابع غير دقیق قدیمي به يك زيان فرضي و تعییه آن در يك ناحیه جغرافیائی معین است. كما اينکه «استدلالات» مقالات مورد بحث نيز فقط ظاهر زيانشناسانه داشته ولي همچنانکه هنینگ (۲) ثابت کرده است، در واقع پايه و مايه زيانشناسي ندارند، بلکه با تسامح و ترجمه نادرست در پي توجيه تصورات و تخيلات خویش بوده و عملا در پي سوء استفاده سیاسي از زيانشناسي هستند. كما اينکه پايه اصلی استدلالات مقالات مورد بحث «محققین» ايراني نقل قول از منابع قدیم است و مصادره به مطلوب بعضی مطالب محتوى، لكن بدون ارزیابی منطقی و

انتقادی منابع مذکور، آنچنانکه محققین غیرایرانی نیز پیش از من نشان داده اند. لذا بحث ما در اینجا در مورد روش و منطق تحقیق «محققین» ایرانی و استنتاج غیرمنطقی آنان ازنتایج تحقیقاتشان است. کما اینکه من نتایج تحقیقات بیغرضانه متخصصین خارجی را با نتایج مغرضانه و متکی بر پیشفرض «محققین» ایرانی مقایسه کرده ام.

مهمترین تفاوتی که در بینش و روش تحقیق بین «محققین» ایرانی و محققین اروپائی دراینمورد دیده میشود اینست که «محققین» ایرانی بینشی ایستا و محققین اروپائی بینشی پویا و دینامیک دارند. و همچنانکه اشاره شد «محققین» ایرانی در پی یافتن دلیل برای یک پیشفرض و محققین اروپائی در پی یافتن جواب برای سوالات زبانشناسی هستند.

برای هر شخصی نظریه من که بر منطق و روش تحقیق علم واقف باشد، اساس نادرستی روش تحقیق «محققین» ایرانی از کسری گرفته تا احسان یارشاطر در غیر علمی بودن روش تحقیق و استنتاج آنها و غیر منطقی بودن استدلالات آنهاست. چرا که اینان در واقع در پی اثبات قاعده در یک حوزه از طریق بررسی استثنایات آن حوزه هستند که دقیقاً معکوس روش علم است. که در این میان مثال قاعده «آذری یا ایرانی صحبت کردن»، مثال حوزه «آذربایجان» و مثال استثنایات حوزه «نمونه های اندک، ناقص و مهجور عمل انتقال داده شده از ایالات دیگر به آذربایجان» است که این آقایان ارائه داده اند. در نادرستی منطق «محققین» ایرانی این بس که آنان با زیر پا نهادن منطق صرفاً «مصادره به مطلوب» کرده اند. لکن همچنانکه اشکالات کیفی و اساسی روش تحقیق همواره در نتایج کمی و فنی کار نیز مؤثراند: نشان داده ام که حتی ترجمه های «محققین» ایرانی از قبیل کسری، قزوینی و یارشاطر از متون عربی منابع نظرشان نیز بدون دقت و نادرست بوده است، چرا که اینان در پی مصادره به مطلوب هم ترجمه غلط و هم از آن تفسیر غلط کرده اند.

بخصوص در را بطه با دقت تحقیقی و ارزیابی منابع و نمونه ها در اینمورد، «محققین» ایرانی متاسفانه قابل قیاس با محققین اروپائی نبوده و مایه تحقیقی اکثر نوشته های آنان بسیار نازل است. مسئله من در نادرستی نتایج «محققین» ایرانی در اینمورد اساسی تر از بحث «صرف و نحو» است و ساختار «تحقیقی» و کلیت نوشته های «محققین» ایرانی را در اینمورد در بر میگیرد. باین معنی که همچنانکه محقق آلمانی هنینگ نیز میگوید با انکا به چنین منابع ناقصی در دست «محققین» ایرانی و بر اساس چنین روش کم دقت و قادر منطقی نمیتوان مسئله ای چنان پیچیده را حل کرد. مخصوصاً که بسیاری از منابع قدیم و نه جندان دقیق مورد استفاده «محققین» ایرانی بدون تحقیق لازم و در فقدان امکانات تحقیق در قدیم طبق روال متدالو که مشهور است، حتی بنص خود «محققین» ایرانی، از یکدیگر رونویسی کرده اند. که یعنی نه اینکه منابع نظر «محققین» ایرانی متعدد باشند بلکه عملاً یک منبع است که محتواش وسیله منابع متاخر آنهم به صور دلخواه تکرار شده است.

سوای آن در میان منابع مورد بحث در اینکه غرض از اصطلاح «آذری» مردم و یا زبان آذربایجان باشد اختلاف است و صرفاً از سر بیدقتی و تعبیر غیر منطقی «محققین» ایرانی مذکوراست که به زور گذشت زمان محتوای منابع مذکور را مصادره به مطلوب کرده اند. همچنین در منابع غیر دقیق و قدیمی نظری «مسالک و الممالک» استخراجی که سخن مشخصاً در باره زبان است غیر از تسمیه متفاوت "پهلوی" و "آذری" در مورد زبان آذربایجان، آنرا معمولاً به ناحیه آذربایجان و نه مشخصاً اهالی آذربایجان نسبت داده اند که میتواند زبان حکومت و دیوان آذربایجان و نه زبان مردم آذربایجان باشد. کما اینکه در زیر توضیح داده ایم در قدیم در سرزمینهای متعددی در آسیا و اروپا زبان مردم و زبان رسمی حکومت و دیوانیان متفاوت و حتی بعضًا غیر همربشه میبوده اند. گذشته از آن همچنانکه خواهد آمد مرجع این بیدقتیها در منابع بعدی و رونوشتاهی بعدتر از آنها، در انتساب زبان فارسی به آذربایجان قدیم همچنانکه هنینگ اشاره میکند (۳)، در عادت غلط اشکانیان به نامیدن ممالک بیگانه تحت تصرف خویش نظری «ماد» با اسم کشورخویش «پارت» و لذا تعمیم نادرست نام زبانشان «پهلوی» به زبانهای ممالک دیگر تحت تصریفشان است.

مهمتر از همه اینکه همچنانکه نشان میدهیم ترجمه های «محققین» ایرانی از منابع عربی و لاتین مورد استفاده شان هم غلط، هم با هم متناقض بوده و هم در مواردی که مخالف نظرشان بوده است کتمان شده اند و لذا تحقیق محسوب نمیشوند. چرا که مثلاً مرجع این فرضیه که کسری این فرضیه که مدرکی ندارد بجای استدلال به تخیل روی آورده است که: «مستوفی (حمدالله) زمانی هم در تبریز نشسته بوده و آذربایجان را نیک میشناخته و میتوانسته در باره مردم و زبان آنجا گشاده ترین آگاهیها را به یادگار گذارد. لیکن اینرا نخواسته ...»

(۴.۱). که اگر پایه استدلال متکی بر منابع را بر چنین تصوراتی بگذاریم هر نظر بیربطی را میتوانیم درخیال خود ثابت کنیم.
ادامه دارد....



واقعاً سخته.. خنده تلخیه!

تاریخچه هفت هزار ساله زبان ترکی در آذربایجان

چندی قبل مقاله‌ای تحت عنوان زبان فارسی و گویش آذری در آخرین شماره نشریه دانشجویی مبین (شماره ششم - اسفند ۱۳۸۰) به چاپ رسید که سراسر تحریف واقعیت و توهین به زبان و فرهنگ ملت آذربایجان بود که احساسات قفسر طالب علم و دانش دانشگاه را جریحه دار نمود. لذا با اینکه تحریفات نام بردۀ در حد نوشتن جوابیه نمی‌باشد، ولی به منظور آگاهی افکار عمومی دانشجویان تصمیم به تنظیم نوشتۀ‌ای که هم‌اکنون در خدمتتان می‌باشد گرفتیم، در ابتدا قبل از شروع بررسی تاریخی ترکی بودن زبان مردم آذربایجان از حداقل هفت هزار سال قلّ تا به امروز سخنی چند با نویسنده محترم داریم.

نویسنده گرامی اطلاعات نادرستی که جنابعالی سعی در تلقین آنها به خواننده دارد به پیرو سیاستهای شونیستی و پان فارسیستی رژیم پهلوی می‌باشد، که بعد از انقلاب اسلامی نیز ادامه دارد، البته از شدت آن کمی کاسته شده است. بنابراین جنابعالی می‌توانید از منابع بی‌طرف و بی‌غرض که بعد از انقلاب به چاپ رسیده برای پی بردن به واقعیات‌های تاریخی استفاده نمایید.

همانطور که آقای خامنه‌ای در سفر اخیر خود به استان اردبیل بیان داشتند رمز وحدت ملی ایران نه زبان فارسی بلکه دین مبین اسلام می‌باشد، ولذا در گفتار و نوشتارهای خود این بیانات را مد نظر داشته باشید و سعی در پیاده نمودن سیاستهای فرسوده رژیم پهلوی نفرمایید.

همچین توجه جنابعالی و امثال‌hem به این آیه از قرآن بسیار ضروری می‌باشد: « و من ایاته خلق السموات و الارض و اختلاف السننکم و الوانکم ان في ذلك لایات للعالمين» (سوره روم آیه ۲۲)

ترجمه: از نشانه‌های او (خداآوند) است، آفرینش زمین و آسمان و اختلاف زبانها و نژادها است، اینها آیات خداوند را برای انسان روشن می‌سازد.

اما زبان مورد ادعائی نویسنده مقاله عنوان شده، و سایر منابع وابسته به شوونیسم که هیچگونه وجود خارجی ندارد و لازم به ذکر است که این زبان اختراع جاسوس و عامل انگلیسی در ایران (احمد کسری) می‌باشد، که ایشان نیم زبانهای تاتی و تالشی موجود در بعضی از روستاهای منطقه مرند را که متکلمین آن حتی به چند هزار نفر هم نمی‌رسد را به عنوان زبان آذری تلقی کرده که گویا زبان باستانی آذربایجان نیز بوده. البته این ادعاهای به هیچ گونه پایگاه علمی وابسته نیست، چرا که کسی از گرامر، قواعد، دستورزبان، صرف و نحو زبانی جعلی بنام آذری اطلاعی ندارد و قواعد آنرا تدوین نکرده از تاریخ رونق و ادامه حیات آن و کاربرد و قلمرو نفوذ ادعائی آن، فولکلور، داستان، افسانه و آثار برگزیده نظم و نثر یا ... اثربار ملموس ارائه نشده، از نقش زبان ادعائی (آذری) در ادبیات فارسی و زبان ترکی و زبانهای دیگر، ماقبل و مابعد آن چیزی در بین نیست و اگر واقعاً هست در کجا تدریس می‌شود؟ کسی تا به حال آنرا یاد نگرفته و کسی یاد نداده و اگر وجود داشت، در هفتاد سال گذشته بدون شک در دانشکده‌های ادبیات خود، جزء دروس اجباری تدریس، و جزء مواد درسی مؤسسات عالی یا در برنامه درسی دیبرستانها قرار می‌گرفت.

همچین زبان ترکی که به ادعای نویسنده در زمان صفویه به میان آمد (یعنی که به قول ایشان سابقاً وجود نداشته) هم قبل و هم بعد از صفویه آثار ارجمندی بر جای گذاشته است که تعداد آنها بالغ بر صدها کتاب، رساله و اثر علمی، ادبی، فلسفی، شعر، نظر و نثر می‌باشد که بعضی از آثار ماقبلی صفوی عبارتند از: قوتاد، قوبیلیک، نهج الفرادیس، عتبه الحقابق، صحاح‌العجم، اغوزنامه، دیوان‌الغات‌الترك محمود کاشغری و صدها اثر دیگر که طبعاً برای نوشتن آنها پشتواهه ادبی هزاران ساله لازم است که با فرض آذری بودن ترکان آذربایجان نمی‌توان کتابهای خلق الساعه نوشت.

اما جالبتر اینکه حتی یک کتاب یا دیوان به زبان آذری وجود ندارد.^۲ ولی استحکام زبان ترکی تا آنجاست که توانست زبان عربی را که جزو زبانهای با قاعده و گسترش دنیاست پس از حمله اعراب در آذربایجان، منزوی و مستحیل کند چنانچه زبان عربی وارد آذربایجان نشده و ادامه حیات نداده است.^۳

همچین نویسنده محترم مقاله نام برده و مدافعان زبان آذری، گاه سلجوقیان، گاه غزنویان، گاه مغولها و گاه صفویان را موجب تُرک شدن ترکهای آذربایجان می‌دانند. اما کسی که کمترین اطلاعی از تاریخ داشته باشد، به خوبی می‌داند که مغولها از چین تا غرب آفریقا و از سیری تا اقیانوس هند را تحت حکومت داشتند و خانهای مغول بر تمام آسیای میانه و هندوستان و ایران حکمرانی می‌کردند پس چرا مردم سایر مناطق غیر ترک زبان را ترک نکرده‌اند؟

سلجوقيان، غزنويان، اتابکان، صفویان و مغولها که همگی ترک بودند در سایر نقاط ایران بیش از آذربایجان حکومت کرده‌اند و پایتخت دیرپایی صفویان و سلجوقیان، اصفهان بوده و شهرهای تبریز، مراغه و اردبیل کمتر به عنوان پایتخت حکومتهاي فوق بوده اما چرا در این بین فقط مردم آذربایجان ترک شده ولی مثلاً مردم اصفهان ترک نشده‌اند و چگونه بعد از هفتاد سال تبلیغات با استفاده از بیت‌المال و وسائل ارتباطی پیشرفت و آموزش اجباری فارسي، ترکهای آذربایجان فارس نشده‌اند، اما در زمان فلان شاه، با عدم وجود حتی یک صدم از این امکانات مردم غیر ترک یکباره ترک شده‌اند؟ و چرا اینگونه افراد در بررسی زبان مردم آذربایجان از زبان حداقل بیست و پنج میلیون آذربایجانی تُرک، چشم پوشی نموده و به گویش چند هزار نفر به لهجه‌های تاتی و هرزني پناه می‌برند؟

اما به منظور بررسی زبان آذربایجان در طول تاریخ، در ابتدا به بررسی تاریخ اقوام و حکومتهاي که در آذربایجان بوده‌اند می‌پردازیم. در مورد ملت‌هایی که قبلًا در آذربایجان زیسته‌اند می‌توان به سومئها، ایلامیها، هوریها،

آراتها، کاسسی‌ها، قوتی‌ها، اولوی‌ها، اورارت‌ها، ایشغوزها (ایسکیت‌ها)، مانناها، گیلزان‌ها، کاسپی‌ها و ... اشاره کرد که زبان تمامی آنها التصاقی و جزو خانواده زبانهای ترکی بوده.^۴ از این میان سومتریها، ایلامیها و هوری‌ها اقوامی بودند که اولین تمدنها و مدنیت‌ها را روی زمین بنا نهادند.

با توجه به کتب ارزشمندی چون کتابهای پی‌بئرامیه، دکتر ضیاء صدر، پروفسور دکتر زهتابی و ... می‌توان به صراحت گفت که آذربایجان از حدود هفت هزار سال قبل جایگاه تمدن‌های نامبرده می‌باشد. در این مورد نیز چندی پیش یک هیأت باستان‌شناسی آمریکایی - ایرانی در تپه حسنلو به کشفهای ارزشمندی دست یافتد. رهبر این هیأت (رائبرت دالسون) بعد از تحقیقات فراوان، تاریخ این منطقه را به ده دوره تقسیم کرد که اولین دوره حدود ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد و چهارمین دوره مربوط به ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد تا ۸۰۰ سال قبل از میلاد می‌باشد. که اولین دوره مربوط به هوریها و آخرین دوره مربوط به مانناها می‌باشد.^۵

۱ - جایگاه اصلی هوریها در هزاره ۳ و ۴ (۶۰۰ سال قبل) در آذربایجان و مناطقی از قسمتهای شمالی زاگرس و کوههای توروس بود.^۶ همچنین از ربع سوم هزاره قبل از میلاد (۲۴۰۰ سال قبل از میلاد) سند نوشته‌ای بدست آمده که با الفبای اکد و به زبان التصاقی هوری بوده که این سند متعلق به یکی از پادشاهان هوری بنام تیشاری می‌باشد و نیز نام یکی دیگر از پادشاهان هوریها به نام ساشانار که در ۱۴۵۰ سال قبل از میلاد حکومت می‌کرده نیز معلوم است.^۷

۲ - کاسسی‌ها: درست است که کاسسی‌ها در آذربایجان نبودند ولی در همسایگی آنها می‌زیستند. و تقریباً ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مابین ایلام و مناطقی از آذربایجان ساکن بودند^۸ و به دلیل همزبانی و ارتباط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی تاثیر زیادی در تاریخ آذربایجان داشته‌اند.

۳ - قوتی‌ها در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد و لولوی‌ها ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد در شرق و جنوب دریاچه ارومیه و قزوین و همدان ساکن بوده و حکومت کرده‌اند.^۹

۴ - اورارت‌ها ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد در آناتولی و پیرامون دریاچه وان و کوههای زاگرس و اطراف دریاچه ارومیه و شهرهای ماکو و نجوان امروزی صاحب تمدن بوده‌اند.^{۱۰}

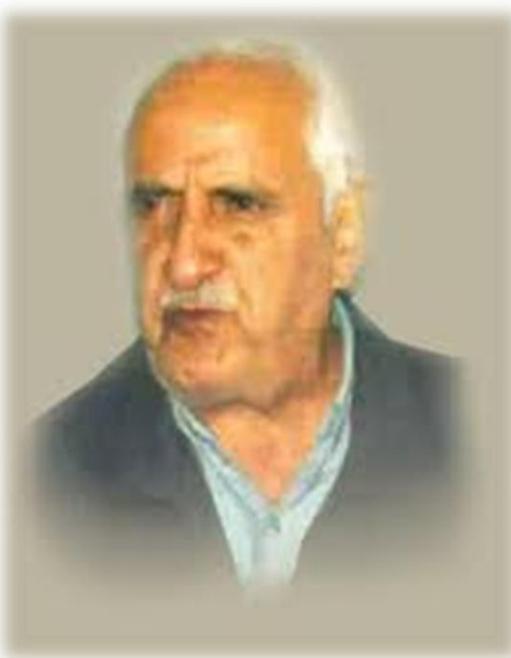
۵ - در اوایل عصر ۱۹ قبل از میلاد، قبایل مانناها با به هم پیوستن، دولت بزرگی در آذربایجان به وجود آورده و حکومت کرده‌اند.^{۱۱}

۶ - مادها که اولادهای قوتی‌ها و لولوی‌ها بودند ۶۷۰ سال قبل از میلاد با اعلاف با مانناها حکومتی قدرتمند به وجود آورده‌اند که همدان، اراك، ساوه، زرنده، سونقور، کاشان، قم، قزوین، زنجان و ... تحت حاکمیت آنها بوده.^{۱۲}

واما در مورد زبان، همچنین ارتباط زبانی مادها و سومترها دیاکوئوف در فصل ۴۲ کتاب خود مینویسد که در لیست نامهای شاهان ماد یعنی قوتی‌ها، به نامهایی بر می‌خوریم که در لیست نام شاهان سومتر می‌باشد.

از دیگر همسایگان مادها که همزمان با آنها بوده و زبان هردوی آنها از یک خانواده می‌باشد می‌توان به ایشغوزها اشاره کرد که در قرنهای ۷ و ۸ قبل از میلاد در قسمتهایی از آذربایجان زندگی کرده‌اند.

برخلاف آنچه که امروز شایع شده مادها نوہ یک قبیله منفرد بودند که به اصطلاح از سایر آرایهای جدا شده و در آذربایجان ساکن شده‌اند و نه به رغم عقیده شایع، دایر بر اینکه منابع مربوط به تاریخ ماد فوق العاده ناچیز است، منابع آشوری از قرن هفتم تا قرن نهم قبل از میلاد نه تنها برای احیای تاریخ باستان آذربایجان کافی است بلکه جزئیات مهمی را نیز روش می‌سازد. با تغییر و تحولات در اوضاع سیاسی آنروزگار در آذربایجان، هفت قبیله آذربایجان باستان که قبل از میلاد در قسمتهایی از آذربایجان زندگی کرده‌اند، این قبایل را هرودوت تاریخ نگار یونانی چنین نام می‌برد:



پروفسور محمد تقی زکابی

۱ - بوآسای Bousai

۲ - پارتلائکنیوی Parelakenoi

۳ - آستروخات Stroukhotes

۴ - مغ Magai

۵ - بودیو Boudioi

۶ - آری زانتوی Ariazantoi

۷ - ماد Mid

و نیز مطالعه نامهای شهرها و ولایات ماد نشان می‌دهد که آنان آربایی نیستند.
بعد از آشنایی با تعدادی از اقوام و حکومتهاي آذربایجان، اینک به بررسی نوع زبان آنها می‌پردازیم.

طبق تقسیم‌بندی متخصصان زبان‌شناس، کل زبانهای موجود در دنیا به سه شاخه تقسیم‌بندی می‌شود:^{۱۳}

- ۱ - زبانهای التصاقی که تمام زبانهای مربوطه به خانواده زبان ترکی در این شاخه قرار دارند.
 - ۲ - زبانهای تحلیلی که از مهمترین زبان این شاخه می‌توان به زبان عربی اشاره کرد (با توجه به این که فارسی نیز سی و سومین لهجه زبان عربی می‌باشد بنابراین فارسی نیز در این شاخه قرار دارد).^{۱۴}
 - ۳ - زبانهای هجایی که از شاخص‌ترین زبانهای این شاخه نیز می‌توان به زبان چینی اشاره کرد.
- حال با توجه به این تقسیم‌بندی و با توجه به اسناد تاریخی و علمی به بررسی نوع زبان اقوام ساکن در آذربایجان می‌پردازیم.

طبق تحقیقات هومئل زبانهای ایلام و سومئر از یک پایه و جزو زبانهای اورال-آلتاї (التصاقی) می‌باشد.^{۱۵}
زبانهای هوری و لولوبی نیز نه، تحلیلی و نه هجایی بوده، بلکه آنها نیز جزو زبانهای التصاقی می‌باشند.
همچنین طبق نظریه مارک دئمیکین (آکادئمیکین) زبان کاسپی‌ها، ایلامی‌ها، قوتی‌ها، مادها و مانناها نیز التصاقی بود.^{۱۶}

زبانهای قوتی‌ها، لولوبی‌ها همانند بوده و با زبانهای اورارتونها و هوری‌ها خویشاوند می‌باشند.^{۱۷}
بدین ترتیب است که از ۷۰۰۰ سال قبل تا ۲۵۰۰ سال قبل یعنی مدت ۴۵۰۰ سال به طور مطلق در منطقه جغرافیایی آذربایجان تنها و تنها اقوام التصاقی زبان (ترک) زندگی و حکومت کرده‌اند. همچنین اگر تاریخ بعد از

۲۵۰۰ سال قبل از میلاد را بررسی کنیم باز آذربایجان در بیشتر مقاطعه تاریخی مستقل از حکومت‌های دیگر منطقه بوده، به طوریکه در زمان هخامنشیان آذربایجان در مقابل آریاییها سرفورد نیاورده و تا سرنگونی این حکومت، تمام فرهنگها و آداب و سنت و زبان خود را حفظ کرده همچنین در تایید گفته بالا می‌توان به کشته شدن کورش، شاه هخامنشیان توسط ملکه آذربایجان (تومروس) اشاره کرد. ۲۰

در زمان سلوکیان نیز کل آذربایجان مستقل از حکومت سلوکیان بوده و اسکندر نتوانست آذربایجان را به تصرف درآورد. ۲۱ و در این مورد استراحت چغافیدان یونانی می‌نویسد: در زمان حمله اسکندر، سرداری بنام آنوروپات آذربایجان را از چنگ اندازی اسکندر محفوظ نگهداشت. ۲۲

در زمان ساسانیان نیز آذربایجان مستقل بوده و حتی بعد از شاپور دوم، ساسانیان با هبتهای (هیاطله) پیمان اتحاد بستند تا در شمال غرب با روم بجنگد. ۲۳ بعد از اسلام نیز ترکان اغوز که شمشیر اسلام نامیده می‌شده‌اند، در آذربایجان حکومت قدرتمندی بنا کرده و با ملازمگرد مبارزه کرده و توسط آلپ ارسلان ضربه سنگینی به آنها وارد آورده‌اند. بعد از اغوزها نیز حکومتها بیکی که در آذربایجان و گاهی در مناطقی از ایران حکومت می‌کرده‌اند. از حمله غزنیان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغولها، اتابکیان، تاتارها، آق‌قویونلوها، قره‌قویونلوها، صفویان، افشاریان و قاجارها تماماً ترک زبان (التصاقی) می‌باشد.

در مورد ترکی بودن زبان مردم آذربایجان اسناد و مدارک بسیار زیادی موجود است، مثلًا: دیونیوس پریگت جغرافی‌نگار و شاعر یونانی صده چهار میلادی ترک زبانان را ساکن اصلی این منطقه می‌داند و نیز محمد عوفی در ذکر خلافت عمر بن عبد العزیز که از سال ۹۹ تا ۱۰۱ هجری ادامه داشت، از قیام بیست هزار ترک آذربایجانی سخن می‌گوید.

همچنین اخبار موقّع عبید بن شریعه جرهومی که شخص معمّر و محترم در دربار اموی بوده در حضور معاویه سخن می‌گوید: (آذربایجان از سرزمین ترکان است) و این خبر را طبری و به نقل از او بلعمی و حمزه اصفهانی و ابن اثیر در کتابهای تاریخ بلعمی، تاریخ طبری، تاریخ پیامبران و کامل گزارش کرده‌اند که از متون معتر اسلامی به شمار می‌روند.

از دیگر محققانی که آذربایجان را به عنوان سرزمین ترکها نام می‌برند می‌توان: ژ. اوپر، قرتیز هومتل، ا. مر. محمد اوف، ت. حاجی یف، گ. ا. ملیکشویلی، ع. دمیرچیزاده، تیمور پیر هاشمی، یامپولسکی، ی. ک. یوسف‌اف، یومینوس، وروشل گوگازیان. زکی ولید دوغان، پروفسور دکتر محمد تقی زهتابی و دهها محقق و دانشمند را نام برد.

در این میان بهتر است به نظر یامپولسکی نیز اشاره کرد که می‌گوید: ترکها در اطراف دریاچه ارومیه زندگی می‌کنند و آشوریها آنها را توروک (یامون توروک به معنی ترکهای نیرومند) نام برده‌اند و در سنگ نوشته‌های اورارتئی هم سخن از قومی بنام توریخی رفته که در آذربایجان می‌زیستند. (اوایل هزاره قبل از میلاد) و می‌گوید توروکها یا توریخی‌ها همان ترکها هستند.

بهر حال ترک بودن ملت آذربایجان از هزاران سال قبل بر همه کس مسلم می‌باشد و دیگر نیاز به توضیح اضافی احساس نمی‌شود ولی در مورد سابقه تاریخی خود فارسها کمی توضیح را لازم دیدیم:

برخی از نسب شناسان، فارسها را از نسل «فارس بن یا سور بن نوح» و بعضی دیگر آنها را از فرزندان «فارس بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» و بعضی دیگر از نسل «فرزندان پسر سام پسر نوح» و بعضی از نسل اسماعیل می‌دانند. واژه فارس در زبان عربی به معنی سوارکار بوده و غیاث الدین رامپوری در غیاث اللغات همین معنی را فارس دانسته همچنین به عقیده غیاث الدین رامپوری فارسها از نسل «پارس پسر پهلو بن سام بن نوح» هستند. ۲۴

مسعودی در کتاب «مرrog الذهB» در مورد نسب فارسها می‌نویسد «فارس» از فرزندان ارم بن افخشد بن سام بن نوح بوده که او چند ده پسر آورد که همگی سوارکار بودند و چون سوار را عربی فارس گفتند این قوم را نیز به انتساب فروسیت و سوارکاری فارس نامیدند. همچنین در جایی دیگر خطاب بن معلی فارس [در شعری] در این باب می‌گوید: سبب ما بود که فارسان را فارس گفتند و سواران و سالخوردگانی که بروز تاخت و تار، چون گوی بدور هم می‌بیچیدند از ما بودند.

مسعودی در ادامه بحث خود در مورد اصل ونسب فارسها می‌نویسد : بیشتر حکمای عرب از تیره نزار بن محمد چنین گویند و در مورد آغاز نسب مطابق آن رفتار کنند و تعدادی از ایرانیان نیز پیرو این باشند و انکار آن نکنند. ۲۵۵ پس چنانکه از مستندات فوق بر می‌آید و بسیاری از ایرانیان نیز پیرو این باشند و انکار آن نکنند. فارسها از نسل اعراب می‌باشند و نیز چنانچه می‌دانیم حضرت ابراهیم(ع) فرزندان بسیاری داشت که حضرت اسحاق(ع) و حضرت اسماعیل(ع) از همه معروفترند، بر طبق نظر بعضی از نسب شناسان، فارسها از نسل «حضرت اسماعیل(ع)» هستند و در این مورد می‌گویند که وقتی سارا زن حضرت ابراهیم(ع) کنیز خود هاجر را به ابراهیم بخشید از هاجر فرزندی بنام اسماعیل متولد شد و چون سارا به آن رشک می‌ورزید لذا حضرت ابراهیم(ع) او را به سرزمین مکه فرستاد و در همین مکه بود که حضرت اسماعیل(ع) با زنی از قوم بنی جرهم ازدواج کرد و نسل فارسها از او پدید آمد. ۲۶۰

همچنین در این مورد می‌توان با توجه به آثار مکتوب دانشمندان ایرانی فارس، زبان واقعی قوم فارس را که زبان اکنون آنها نیز منشعب از آن است را تشخیص داد. ما در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم: «سیبیوه (دایرة المعارف بریتانیکا جلد ۱، ص ۴۶۱)، طبری - تاریخ نگار (بریتانیکا ج ۱، ص ۵۹۴) فارابی فیلسوف (بریتانیکا، ج ۹، ص ۶۵)، ابن قتبیه (بریتانیکا ج ۱۱ ص ۱۰۲۱)، ابوالفرج اصفهانی (بریتانیکا، ج ۱، ص ۵۶) ابو معاشر بلخی (امریکانا، جلد ۱ ص ۳۴۰) جابر (بریتانیکا، ج ۱، ص ۴۶) فارابی (گرانلاروس ج ۱، ص ۹۰۲) رازی (گراندلاروس) و ... لازم به ذکر است که تألیفات تمامی این دانشمندان به زبان عربی می‌باشد که حتی در دانشنامه‌های نام برده، خود دانشمندان نیز به عنوان عرب شناخته شده‌اند. ۲۷

با توجه به اسنادی که از تعداد کمی از آنها در این مقاله استفاده شده، بهتر است نویسنده محترم تاریخ فارسها را با بدی بدون تعصب و بدور از هر گونه گرایش پان فارسیستی مورد ملاحظه قرار داده و ایرانی بودن را نه با معیار فارس بودن بلکه با معیار اسلام بسنجند، همچنین یادآوری کوچکی به نویسنده محترم داریم و آن اینکه با توجه به مقالة ایشان که در قسمتی از آن نوشته‌اند: [با توجه به نژاد مردم آذربایجان به راحتی می‌توان نوع زبان آنها را نیز تعیین کرد] بهتر است در نظر داشته باشند که به هیچوجه نژاد یک ملت نشانگر زبان خاصی برای آن ملت نیست، چرا که در آن صورت در دنیا فقط چند زبان وجود داشت، نه هزاران زبان زنده کنونی و از بین رفته قبلی ، و نیز در قسمتی دیگر از مقاله ایشان به آمدن ترکان به این مناطق در قرون پنجم هجری اشاره می‌کنند که تعجب خواننده را بر می‌انگیزد، چرا که در آن صورت دروغ بودن شاهنامه فردوسی که سراسر توهین به ترکها است آشکار می‌شود. همچنین نویسنده محترم مطالب زیر را نیز در خاطر داشته باشند که یکی از نامدارترین جاسوسان بریتانیا در ایران که بانی و یکی از دست اندراکاران فعال تاریخ پان فارسیسم می‌باشد شاپور . جی . ریورتر است که با توجه به اسناد و مدارک موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، می‌توانید به حمایت انگلیسیها و اروپاییها نه از پان ترکیستها، بلکه از پان فارسیستها پی ببرید. ۲۸ در ضمن نویسنده محترم، پان فارسیسم را نیز در لیست پانهایی که تشکیل داده‌اند، قرار دهند.

منابع

- ۱ - نقدی بر کتاب زبان آذربایجانی نوشته دکتر جواد هیئت
- ۲ - نقدی بر کتاب زبان آذربایجانی نوشته دکتر جواد هیئت
- ۳ - سلماس در مسیر تاریخ ده هزار ساله - توحید ملک زاده.
- ۴ - تاریخ دیرین ترکان ایران - پروفسور دکتر زهتابی و تاریخ ایلام - پی بئر آمیه (ترجمه شیرین بیانی) صفحات ۳، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۶۶.

- ۵ - آذربایجان در سیر تاریخ - صفحه ۲۶۲ - تاریخ دیرین ترکان ایران - پروفسور زهتابی .
- ۶ - تاریخ دیرین ترکان ایران - پروفسور دکتر زهتابی صفحه ۹۴ .
- ۷ - تاریخ دیرین ترکان ایران - پروفسور دکتر زهتابی صفحه ۹۵ .
- ۸ - تاریخ ماد- دیاکونوف صفحه ۱۰۰ .
- ۹ - تاریخ ماد - دیاکونوف صفحه ۲۱۰ .
- ۱۰ - تاریخ دیرین ترکان ایران- پروفسور دکتر زهتابی.
- ۱۱ - تاریخ آذربایجان - آ.ن. قلی اوف صفحه ۱۷ .
- ۱۲ - تاریخ دیرین ترکان ایران- پروفسور دکتر زهتابی صفحه ۲۶۴۵ .
- ۱۳ - زبان ترکی و لهجه‌های آن - دکتر جواد هیئت صفحه ۲۵ .
- ۱۴ - تحقیقات سازمان یونسکو در مورد زبانهای دنیا - هفته نامه امید زنجان چهارشنبه ۲۰ خرداد ۷۸ شماره ۲۸۶ صفحه ۳ .
- ۱۵ - سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی دکتر جواد هیئت صفحه ۲۱ .
- ۱۶ - تاریخ ماد - دیاکونوف صفحه ۱۰۱ .
- ۱۷ - تاریخ دیرین ترکان ایران - پروفسور دکتر زهتابی صفحه ۲۵۴ .
- ۱۸ - تاریخ ماد - دیاکونوف صفحه ۹۹ - و تاریخ دیرین ترکان ایران صفحه ۹۵ .
- ۱۹ - اشکانیان - دیاکونوف، ترجمه کشاورز صفحه ۱۱۶ .
- ۲۰ - ایران باستان - پیرنیا جلد یک صفحه ۴۰۲ - ۴۴۹ و تاریخ دیرین ترکان ایران - صفحه ۶۳۷ .
- ۲۱ - اشکانیان - دیاکونوف صفحه ۸ .
- ۲۲ - تاریخ ارومیه - احمد کاویانپور ص ۵۵ - ۵۴ .
- ۲۳ - تاریخ اجتماعی ایران - مرتضی راوندی صفحه ۶۱۶ - ۶۱۱ .
- ۲۴ - غیاث اللغات- صفحه ۶۳۳ .
- ۲۵ - مروج الذهب- جلد اول صفحه ۲۳۱ .
- ۲۶ - تاریخ گزیده حمد ا... مستوفی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوابی - موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۶ صفحه ۳۰ .
- ۲۷ - روزنامه جام جم- صفحه ۷ - پنجشنبه ۲ خرداد ۱۳۸۱ / سال سوم / شماره ۵۸۶ .
- ۲۸ - نشریه بهار - شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۷۹ .



رفاقت و دوستی حتی در حیوانات هم نژاد برتر نداره!!!

چرا اروپائیان تبریز را برای سکونت انتخاب کرده بودند؟

تفاوت تبریز با تهران(نوشته "زان یونیر فرانسوی")در زمان عباس میرزا
تبریز در آن موقع مرکز ستاد عباس میرزا بود و کرسی آذربایجان بشمار میاید و از حیث وسعت و کثرت جمعیت
اولین شهر ایران محسوب میشود و سفرای دول اروپائی در تبریز بسر میبرندند در صورتی که تهران پایتخت کشور
بود.

علت این که سفرای دول اروپائی در تبریز بسر می برندند نه در تهران از این رار بود :

اولاً تبریز نسبت به تهران یک شهر متعدد بشمار میاید و مردم تبریز از ارامنه قدیم با اروپائیان محشور بودند و با آنها داد و ستد میکردند و وقتی اروپائیان از معابر می گذشتند کسی روی خود را برنمیگردانید تا با کنجکاوی آنها را از نظر بگذراند و وقتی یک اروپائی به یک دکان نزدیک میشود و میخواست چیزی خریداری کند دکاندار، حیرت نمیکرد و چهار تردید نمیشود که آیا چیزی به او بفروشند یا نه، در صورتی که آن موقع در تهران، پایتخت کشور، دکاندار دچار حیرت و تردید میشود و شاید برای این که بین سوداگران وجهه خود را از دست ندهد، از فروختن کالا به آن اروپائی خودداری میکرد.

مردم تبریز از مدتی قبل از دوران صفویه عادت کرده بودند که اروپائیان را ببینند و با آنها معاشرت و معامله کنند و (دوکا)ی کشور (ونیز) و (لیور) کشور فرانسه، و (روب) کشور روسیه در بازار تبریز مثل پول ایران، رایج بود و

هنگامی که تبریزها با اروپائیان معاشرت و معامله میکردند تهران، حتی بین خود ایرانیان شهرت نداشت و قریه‌ای بود نزدیک خرابه شهر قدیمی (ری) که بعضی از جغرافیا نویسان اسلامی، اسمی از آن در کتاب خود برده بودند.

در زمان فتعلی شاه تهران یک قصبه بود و از عمارت‌های که کریمخان زند در آن بوجود آورد گذشته، عمارتی دیگر در آن دیده نمی‌شد که متناسب با یک شهر باشد.

دکتر (بارنز) انگلیسی که در سال ۱۸۳۳ میلادی و پنج سال بعد از انعقاد عهدنامه ترکمان چای در ایران سیاحت کرد نوشت که جمعیت شهر تهران، بیست و پنج هزار نفر است ۱ ولی تبریز در آن موقع بنا بر نوشته همان جهانگرد انگلیسی چهارصد هزار نفر جمعیت داشته است و اروپائیان در تبریز، تقریباً خود را در یک شهر اروپائی می‌بینند و احساس ناراحتی نمی‌کردند و بهمین جهت ترجیح میدادند که در تبریز سکونت کنند.

علت سوم که سبب شده بود اروپائیان تبریز را برای سکونت انتخاب نمایند این بود که از آنجا زودتر با کشورهای خود تماس حاصل می‌کردند.

آنها میتوانستند از تبریز پیک‌های خود را به بندر طرابوزان بفرستند تا از آنجا با کشتی به اروپا بروند.

اما از تهران فرستارن پیک به طرابوزان دشوارتر بود یعنی مسافت یک پیک از تهران تا طرابوزان بیشتر طول می‌کشید و سفرای دول خارجی در ایران علاقه داشتند که با کشورهای خود، رابطه سریع داشته باشند (البته نسبت به سرعت وسائل نقلیه آن زمان).

سفیری که در تبریز بود میتوانست پیک خود را در نیمی از مدت که برای فرستادن یک پیک از تهران ضرورت داشت به طرابوزان بفرستد و صرفه جوئی در وقت هنگام کارهای فوری ضروری بود.

علت چهارم که سبب میشد اروپائیان، بجای تهران در تبریز بسر برند این بود که تبریز از حیث آب و هوا به اروپا شباهت داشت بدون اینکه رطوبت کشورهای ساحلی اروپا را داشته باشد.

دکتر بارنز انگلیسی مینویسد که هوای تبریز بقدرتی خوب است که هیچ اروپائی در آنجا بیمار نمی‌شود.

مگر این که بعدم خود را بیمار نماید یعنی بر اثر افراط در غذا خوردن و نوشیدن مشروبات الکلی خود را بیمار کند اما بقول او از هوای تابستان تهران، خیلی اروپائیان را ناراحت می‌کند و آنها را بیمار مینماید.

بطور کلی تمام جهانگردانی که در ایران مسافت کرده اند از هوای تابستان تهران که ابرآلود هم می‌شود اظهار عدم رضایت کرده اند و نوشتند که در فصل تابستان کسی در تهران نمی‌ماند و همه مردم به مناطق بیلاقی می‌روند تا اینکه از گرمای تهران و آسمان ابرآلود آن آسوده باشند.

وقتی مردم بومی تهران نمی‌توانستند در فصل تابستان در آن شهر زندگی کنند، بطريق اولی اروپائیان که در کشورهای سردسیر زندگی می‌کردند از گرمای تابستان تهران بیشتر ناراحت بودند.

علت پنجم سکونت اروپائیان در تبریز مرکزیت بازرگانی آن بود.

مرکزیت بازرگانی تبریز سابقه‌ای طولانی دارد و تاریخ حاکی از این است که تبریز حتی در قرون اولیه میلادی دارای مرکزیت بازرگانی بوده است و در آن موقع آن شهر را (توروز) میخوانده اند.

بازرگانان صادر کننده و وارد کننده سکونت در تبریز را بسکونت در تهران ترجیح میدادند چون وسائل کار آنها در تبریز خیلی بیش از تهران موجود بود.

تبریز علاوه بر داشتن تجارتخانه‌های بزرگ، صرافی‌های بزرگ داشت که کار بانک‌های امروزی را می‌کردند و هنگامی که بازرگانان احتیاج به وام داشتند به آنها وام می‌دادند در صورتی که آن زمان از آن گونه صرافی‌های معتبر در تهران نبود.

نه فقط بازرگانان اروپائی سکونت در تبریز را بر سکونت در تهران ترجیح می دادند بلکه بازرگانان داخلی هم بهتر میدانستند که در تبریز سکونت نمایند تا از تسهیلات بازرگانی آنچا استفاده کنند.

آخرین و ششمین علت که شاید در سکونت اروپائیان در تبریز بدون مداخله نبوده این است که سفر و بازرگانان اروپائی، تقریباً تمام مواد خواربار را که در اروپا بدست میاوردند، غیر از ماهی ها و پرندگان اختصاصی اروپا در تبریز خریداری میکردند در صورتی که همان موقع تهران قادر بعضی از مواد خواربار بود که اروپائیان به خوردن آن عادت داشتند و انواع مواد خواربار در تبریز بهای ارزان فروخته میشد و از نوشته جهانگردان اروپائی که در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی در ایران مسافرت کرده اند معلوم می شود که تهران نسبت به تبریز یک شهر گران قیمت محسوب میشده است و خواربار در تبریز، ارزان تر از تهران بود و هم از نوع بعتر.

با این توضیحات دیگر حیرت نمی کنیم چرا پسکوچ نقشه اشغال تبریز را کشید.

چون اهمیت تبریز در آن دوره بیش از تهران پایتخت کشور بود و هرگاه پسکوچ تبریز را اشغال می کرد لطمه ای بزرگ به فتعلیشاہ می زد.

شگفت آن که ایرانیان تصور نمیکردند که قشون تزاری قصد اشغال تبریز را داشته باشد و آن مانور جنگی را مافوق قدرت قشون تزاری می دانستند و با این که دیدند که ایخ سوف از رود ارس گذشت گمان داشتند که قشون تزاری از رود ارس عبور نخواهد کرد و خود را دچار خطری بزرگ نخواهد نمود.

چون بگمان ایرانیان اگر قشون تزاری از رود ارس بگذرد و قصد تبریز را بکند تمام مردم آذربایجان بمیدان جنگ خواهند رفت.

فععلیشاہ بعد از دو دسته از داوطلبان جهاد که بسوی آذربایجان به راه افتادند بایستی تجربه به دست آورده باشد و بداند که از افرادی عادی که دارای تربیت نظامی و جنگی نبوده اند و یک کادر افسری آنها را اداره نمیکند در جنگ کاری ساخته نیست و از آن گونه افراد در جنگ های قدیم که فقط اسلحه سرد به کار میرفت نتیجه ای مثبت در جنگ گرفته نمیشد تا چه رسد بدوران اسلح آتشین.

معهذا این فکر وجود داشت که هرگاه قشون تزاری قصد داشته باشد تبریز را اشغال نماید در آذربایجان مردی که به جنگ آن قشون نزود وجود نخواهد داشت.

پسکوچ بعد از این که آبله، در قشون آریستوف از بین رفت اجرای نقشه سابق خود را به آریستوف واگذاشت و او را مأمور کرد که در درجه اول تبریز و درجه دوم تمام آذربایجان را اشغال کند و بعد از اشغال آذربایجان اگر توانائی دارد ولایات واقع در شمال ایران را که در ساحل دریای خزر است اشغال نماید.

پسکوچ به آریستوف گفت که در تمام کارهای جنگی که در آذربایجان میکند باید خط سیر قشون خود و میدان جنگ را طوری انتخاب نماید که دچار عشاير آذربایجان نشود.

پسکوچ به آریستوف گفت که تمام عشاير آذربایجان مقیم حاشیه غربی آن منطقه هستند و در خط سیر او از نخجوان به تبریز، عشاير وجود ندارد و بعد از اشغال تبریز اگر احساس کند که اشغال شهرهای مغرب آذربایجان سبب میشود که عشاير وارد جنگ شوند از اشغال آن شهرها خودداری نماید اما اگر خطر ورود عشاير به جنگ وجود نداشته باشد اشغال شهرهای مغرب آذربایجان ضروری است.

اشغال کامل آذربایجان باید طوری صورت بگیرد که خطوط ارتباط آذربایجان با عراق عجم (ولايات مرکزی ایران) در دست او باشد تا این که فرماندهی جنگی ایران نتواند از عراق عجم، نیرو وارد آذربایجان نماید.

در موقع اجرای نقشه اشغال تبریز و آنگاه سایر شهرهای آذربایجان باید توجه بشود که آسیبی به مال و جان مردم محلی وارد نماید تا این که خشم آنها برانگیخته نشود و مبادرت به شورش علیه نیروی تزاری نکنند.

آریستوف باید در نظر داشته باشد که مردم آذربایجان نسبت به نوامیس خیلی تعصب دارند و افسران و سربازان باید طوری رفتار کنند که احساسات مردم محلی جریحه دار نشود و آنها را وادار به شورش علیه نیروی تزاری ننمایند.

یک قسمت از شهرهای آذربایجان دارای اهمیت استراتژیکی نیست و اگر آن شهرها مقابله نیروی تزاری مقاومت کردند آریستوف وقت خود را برای محاصره آن شهرها و گشودن آنها تلف ننماید.

تبریز، قبل از دوره اول جنگ تزار با فعلی شاه دارای حصار و برج نبود.

بعد از این که جنگ شروع شد، عده‌ای از خود تبریزی‌ها به عباس میرزا پیشنهاد کردند که اطراف شهر حصار بسازند که اگر روزی تبریز مورد حمله قرار گرفت بتوان از آن دفاع کرد.

عباس میرزا پیشنهاد وجوده مردم شهر را پذیرفت و اطراف شهر یک حصار ساخت.

اما تبریز فاقد خندق بود و آن عده از وجوده شهر که خود را در مسائل جنگی بصیر میدانستند به عباس میرزا فرمانفرمای کل آذربایجان میگفتند که حصار بدون خندق، یک وسیله دفاعی ضعیف است و باید یک خندق نیز اطراف شهر حفر شود تا این که وسیله دفاع تبریز تکمیل گردد.

عباس میرزا در سال ۱۲۲۵ هجری قمری دستور حفر خندق را صادر کرد و شروع به حفاری و خاکبرداری کردند.

اما کار حفر خندق بطور مرتب پیش نمیرفت و علتیش هم نبودن اعتبار کافی بود.

عاقبت بعد از هشت سال در سال ۱۲۴۱ هجری قمری کار حفر خندق تبریز بپایان رسید و شهر دارای خندق هم شد.

بنابراین در تاریخی که ژنرال پسکویچ قصد داشت که بدست ژنرال آریستوف شهر تبریز را اشغال کند آن شهر علاوه بر حصار، خندق هم داشت.

حاکم تبریز در آن موقع مردی بود به اسم الله‌یارخان قاجار دولو ملقب به آصف الدوله.

عباس میرزا فرمانفرمای کل آذربایجان میل نداشت که آصف الدوله حاکم تبریز شود. اما پدرش فتحعلیشاه به او گفت که وی باید حاکم تبریز شود و باس میرزا دستور پدرش را پذیرفت.

و برایش بی لیاقتی حاکم تبریز و خیانت چند نفر از سکنه شهر در سال ۱۲۴۳ مطابق با ۱۸۲۷ / میلادی اول (آریستوف) تبریز را اشغال کرد و بعد از آن (پسکویچ) وارد تبریز گردید و آنگاه عهدنامه ترکمان چای در قریه ترکمان چای در شب پنج شنبه پنجم ماه شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری بامضای نایب السلطنه عباس میرزا و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه رسید و بر اثر این پیمان دو ولایت ایروان و نخجوان که هنوز جزو خاک ایران بود منضم بروسیه گردید.

یادداشت

۱ _ شهر تهران فقط از آغاز قرن اخیر _ سال ۱۳۰۰ شمسی ببعد _ وسعت بهم رسانید و مترجم بخاطر دارد که در دوره طفویل او تهران بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر جمعیت نداشت و در آن موقع سارمان آمار نبود تا این که جمعیت پایتخت را تعیین کند و میزان جمعیت را مثل میزان جمعیت سایر شهرهای ایران از روی میزان طبخ نان ، تخمین میزندند .

بو سوز ایران قاهر امانتاری و روسیه تزارینین ساواشیننان آلینمیش.

یازانیدا ژان یونیر دی



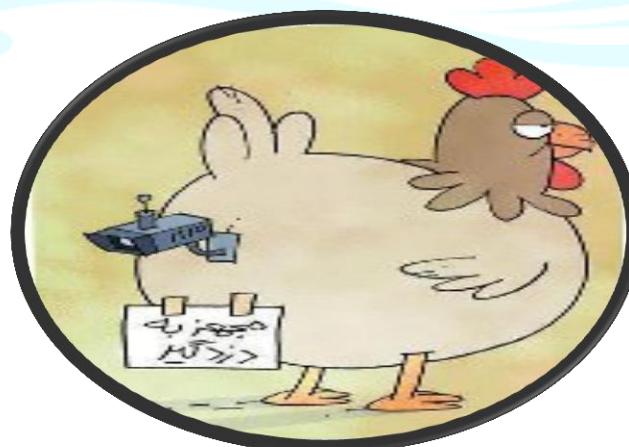
بدون شرح!!

دختر در فرهنگ آذربایجان

دختر در فرهنگ آذربایجانی نمک زندگی محسوب می‌شود قئز (دختر)، آرواد (زن)، خانئم (خانم)، خاتئن (خاتون)، بگیم (خانم) و ... واژه‌هایی هستند که آذربایجانی‌ها برای نامیدن جنس مؤنث به کار می‌برند و هر یک در سن یا موقعیت اجتماعی مشخص کاربرد دارد. به گزارش خبرنگار بخش ایرانشناسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، ادبیات و فولکلور آذربایجانی پر است از اشعار، امثال و بایاتی‌هایی که همگی وصف شایستگی‌ها، برآزندگی‌ها و قهرمانی‌های زنان و دختران این دیار را بیان می‌کنند. فولکلور آذربایجانی که دختر را به سبب سرخ تشبیه می‌کند (قئز قئزل آلما) و گاه او را تکه طلایی درخشان برمی‌شمارد (قئزدی قئزل پارچاسی / پالچنغا دوشار پارئلدار). هرچند موقعیت خاص اجتماعی در گذشته داشتن فرزند پسر را برای خانواده‌های متکی به اقتصاد کشاورزی و دامداری طلب می‌کرد و پدر و مادر فرزند پسر را برای تامین مالی و حمایت‌های دوران سالم‌مندی خود بیشتر می‌طلبیدند، اما دختر نیز نمک زندگی تلقی می‌شد و زنان بدون دختر را زنانی بین‌نمک برمی‌شمردند: (قئز سئز آرواد / دوز سوز آرواد) و در گوش نواعروسان دعای به دنیا آمدن دخترکی زیبا را بعد از هفت پسر زمرمه می‌کردند: (گلین، گلین قئز گلین) (اینجی لری دوز گلین) (یندی اوغلان آناسی) (سون بئشیگی قئز گلین) تاریخ و ادبیات معاصر این خطه از کشورمان نیز پر است از زنان و دخترانی که از چشممه‌ی جوشان طبع شاعران جوشیده‌اند و قهرمان شاهکارهای ادبی گشته‌اند یا اینکه در واقعیت چنان حمامه‌ای خلق کرده‌اند که به افسانه‌ها و داستان‌های آذربایجانی پیوسته‌اند و قصه زندگی‌شان از بر اذهان مردم این دیار گشته است. "سارای" که قهرمان بانوی یکی از معروفترین شعرهای ترکی حکیم ابوالقاسم نباتی است، در راه عشق و عفت و پیمانش خود را به آریاچای می‌اندازد تا برای همیشه نواعروس خان چوبیان خودش باقی بماند و در سوز سازهای عاشیقی غمافرزاترین ترانه آذربایجانی باشد: (آیاردي سئل لر ساراني). تاریخ معاصر این خطه نیز مبهوت بزرگی صدها زن بزرگ در حوادث دوران قجریه، انقلاب مشروطه، استبداد رضاخانی و دوره پهلوی دوم می‌باشد. خانه مشروطه تبریز در کنار تمامی بزرگ مردان آزادیخواه، از بانوی مبارز دوره قاجار یعنی "زینب پاشا" نیز سخن‌ها دارد. قهرمان دخت آذربایجانی که چماق در دست به ظلم و جور می‌تازد و ترانه "زینب پاشا الده

زوجا اوز قویدی بازار اوستونه" را ورد زیان‌ها می‌کند. "تللی زری" هم قهرمان دیگری است که در روزهای خون و آتش انقلاب مشروطه در کنار دیگر بزرگمردان آزادیخواه، به عنوان سربازی مبارز در سپاه ستارخان می‌جنگد و سرانجام به شهادت میرسد. عاصم کفاس اردبیلی نیز در یکی از زیباترین مجموعه اشعار ترکی آذربایجانی وصف دوشیزه‌ای عاشق به نام "سوری" را می‌کند که نامردی روزگار او را مجنون زمانه می‌کند و این بار دخترک عاشق‌پیشه فرهادی و مجنونی در پیش می‌گیرد: (ایش دونوب / لیلی دوشوب چولله مجنون سراگیندا / شیرین الده تشه داغ پارچالئیر / فرهاد اوتورموش اتاقیندا) علاوه بر همه اینها منظومه‌ی حیدربابایه سلام استاد شهریار، این شاهکار ادبیات ترکی آذربایجانی، نیز در جای جای ایات خود از صفا و صمیمیت و مهربانی دختران و زنان روستا یاد می‌کند و شهریار در اولین بند این شاهکار ادبی دختران صفتسته به تماشای سیلاب‌ها را توصیف می‌کند: حیدر بابا ایلدريم لار شاخاندا سللر سولار شاقلیدایوب آخاندا قیزلار اونا صف باغليوب باخاندا سلام اولسون شوکتوزه، ايلوزه منيمده بير آديم گلسین ديلوزه شهریار در منظومه‌ی حیدربابایه سلام خود از زنان و دخترانی چون عمه جان، خانم ننه، ستاره عمه، فاطمه خالا، رخشنده، خجه سلطان عمه، رحساره، فضه خانم، ننه قنز، خانم عمه و ... یاد می‌کند و در قسمت‌هایی از این اثر به شرح آینه‌ها و رسم‌های زنان در ایام مختلف سال می‌پردازد. شهریار هم چنین در اثر معروف دیگرش، خان ننه، از مادربرگ خود و مهربانی‌های او به زبان ادبی سخن می‌براند و آغوش گرم وی را بهشتی می‌داند که رسیدن دوباره بدان را آزو می‌کند. این شاعر چیره‌دست ادبیات فارسی و ترکی در اشعار مختلفی که از سروده از مادر و همسر خویش به نیکی یاد کرده است. اما باید گفت که شاه بانوی ادبیات ایران زمین نیز از تبریز و آذربایجان سربرافراشت و پروین آسمان ادب پارسی گشت. پروین اعتصامی هم در اشعار خود از شخصیت و مقام و منزلت زن دفاع می‌کند و این گونه نام خویش را جاودانه می‌سازد. پروین اولین و آخرین شاعر زن آذربایجانی نبود؛ بلکه پیش از او بزرگ‌زنان دیگری نیز بوده‌اند که در آسمان ادبیات درخشیده‌اند و بعد از او نیز هم اکنون انجمن‌های ادبی در شهرهای مختلف این خطه از کشورمان شاهد هنرنمایی دختران و زنان شاعری است که در زیان‌های فارسی و ترکی اثرهای بی‌بدیلی می‌آفربینند. واژه مقدس آنا (مادر) نیز در جای جای ادبیات و فولکلور آذربایجانی یافته است؛ اما این واژه کم کم به فراموشی سپرده می‌شود و جای خود را به لغت مامان می‌دهد؛ همان‌گونه که واژه باجی" (خواهر) جای خود را به واژه همشیره و واژه "نه" جای خود را به واژه بیوک مامان می‌دهد و می‌رود تا از این به بعد این لغات را در اشعار و داستان‌های قدیمی بیابیم.

(گزارش از سجاد حسینی)



واقعاً بدون شرح!!

فولکلور و رقص و موسیقی آذربایجان

۱- آشنایی با رقص فولکلوریک و ملی آذربایجان

رقص یک نوع هنر اجرایی ریتمیک حرکات بر اساس انعطاف پذیری بدن انسان است. توضیح ارائه شده در دایره المعارف سوویت کامل نیست چرا که در تاریخ بشر قبل از پیدایش هنر و هنر آفرینی، رقص موجود بود. تکامل تدریجی رقص از گردش موزون و پریدن از آتش تا انجام مراسمی با فرمهای بدیع، حرکات طریف، پانتومیم، تقلید و نقل، راه درازی را پیموده است. این سلسله از حرکات با مفهوم شکار، کمین، ردیابی، رماندن، گرفتن و جنگیدن و با تمثیلهایی چون فرا رسیدن بهار، بیداری طبیعت، کاشت، برداشت محصول، باغ چینی، صید ماهی، کومه سازی و در نهایت در حرکات موزون پهلوانی و حمامه هایی با شمشیر کوراوغلو، با سینه ای فراخ، با نگاهی به دوردست، مغورو و گاه آرام، گاه تند، پایکوبان، با پرشها و جهش های سریع و نشانی از مهارت های جنگی، با ریتم تند طبل ها، به اوج می رسد.



رقص برای تمام موجودات زنده راهی برای برطرف کردن یک احتیاج غریزی است. حتی جمادات نیز در حال رقصیدن هستند و تنها یک حقیقت مطلق وجود دارد و آن "حرکت" است و رقص نیز یک حرکت هدفدار و دارای انتظام، در نگاه شاعر فیلسوف آذربایجان، حسین حاوید از اجسام میکروسکوپی (اتم و آنچه درون اتم) گرفته تا اجسام تلسکوپی و ماکروسکوپی (ستارگان و سیارات) تماماً در حال رقصند.

شمس تبریزی سه شکل از ظهور حالات روح انسان کامل در حال تصوف را در موسیقی، رقص، شعر می داند. همچین شمس تبریزی شادابی انسان، صمیمیت او با دیگران و باز کردن ذهن او برای پذیرش تمام دانستنی ها و علمها را در رقص می بیند.

زمان دقیق به وجود آمدن رقص و اینکه توسط کدام مردم بوجود آمده است برای جامعه علمی به درستی معلوم نیست . بومیان آفریقا، بومیان استرالیا و تورکان قدیم بوجود آورندگان رقص بوده اند. حکاکی ها و طرح های باقی مانده بروی سنگ ها از ادوار گذشته هنوز هم باقی هستند. اولین طرح های مربوط به رقص آذربایجان در حکاکی ها را به اثبات رسانده است.

حال یک سرال پیش می آید و آن این است که مفهوم کلمه رقص چیست؟ دهخدا و برخی از لغت شناسان به اشتباه کلمه رقص را یک کلمه عربی میدانند. اما در اصل این یک کلمه با ریشه لاتینی است که به معنی عکس العمل است. (reaction,reaksia) اگر دقت کنیم میفهمیم که واقعا هم این گونه است زیرا انسان های اولیه در برابر اعمال خارق العاده و نیروهای فوق طبیعی عکس العمل نشان میدادند و با حرکات مشخص احساسات، افکار و ترسشان را بیان میکردند.

رقص های آذربایجانی از یک سری رقص های مختلف که از نسلی به نسل بعدی منتقل شده و در این پروسه توسعه یافته اند، شکل گرفته است. بعضی از این رقص ها در اصل جزء مراسم دینی یا جزئی از آمادگی های جنگی و دفاعی بوده است در هر صورت در حال حاضر از این رقص ها در مجالس مهم در آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان و در برگزاری برنامه های ورزشی و گردهمایی های فرهنگی استفاده میشود. رقص ملي آذربایجان ریشه در فرهنگ و تمدن ملت آذربایجان دارد و جزئی از هویت مردم آذربایجان می باشد.

در سرزمین آذربایجان، از دیرباز رقص با معنی و مضمون و در عین طراوت و دارا بودن جنبه حمامی و قهرمانی خود در مراسم پیش از شکار، مبارزه(شاخسی رفتن که در ماه محرم در بین مردم آذربایجان رواج دارد در اصل یک رقص و رژه نظامی بوده است که قبل از جنگ و مبارزه اجرا میشود) و در نهایت پیروزی و قدردانی از خدایان طبیعت و شکستن طلسنم ها اجرا می شده است. در دورانی که انسانها، آفتاب، ماه، باد، آتش، آب، خاک، درختان و حیوانات را مقدس میشمردند و ستایش میکردند به رسم پرستش و نیایش طی مراسمی دست به انجام حرکات موزون میزدند.

رقص آذربایجان انواع مختلفی دارد. که به چند نوع از مهمترین و مرسوم ترین آنها اشاره میکنیم.

باللي:

با توجه به منابع در دسترس "باللي از رقص های کوللکتیو(جمعي) قدیمی آذربایجان است که در بین اکراد، گرجی ها، ارامنه و برخی دیگر از فرهنگ های آسیای مرکزی به گستردگی انتشار یافته است." منشا باللي به طور دقیق مشخص نیست اما در رابطه با این رقص اولین اطلاعات و آثار را میتوان در تصاویر و طرح های صخره های قوبوستان و بعد از آن در منظمه "خسرو و شیرین" نظامی گنجوی یافت.

از باللي های مشهور آذربایجان میتوان به اویون دره (ciniq ciniq ?uzun d?r)، جینیق جینیق (ceyran ceyran)، تبریز باللي سی (qaladan qalaya)، قالادان قالایا (t?briz yallisi) و، اشاره کرد. از باللي در قسمتی از اپرای "کوراوغلو" ساخته اوژنیر حاجی بگلی، اپرای "نرگیز" ساخته مسلم مقامایف، "گلشن" ساخته سلطان حاجی بگلی، اپرای "آزاد" ساخته جهانگیر جهانگیرلی، "قوبوستان کولگه لری" ساخته قاراقارایف و آهنگسازان روسی و بعض اروپایی استفاده شده است.

قایتاغی:

این نوع رقص از مشهورترین، زیباترین و یکی از شادی آذربایجان به شمار میرود. درباره منشا این رقص به یقین نیتوان گفت که با قایتاقها در ارتباط است. حسن اف(محقق درباره رقص آذربایجانی) با تکیه بر اثر "گلستان ارم" عباس قولو آغا می نویسد: قایتاق کی از سه ایالت داغستان است و سپس به این نکته نکعت میکند که یکی از قبایل داغستان، قایتاق، آفریننده این رقص هستند. انواع مختلف قایتاغی دارای حرکات مشابهی هستند. قایتاق یک کلمه تورکی است. این رقص در آذربایجان با عنوانین اوج دوست، یندی قارداش و اوغلانلار رقصی اجرا میگردد. از قایتاغی در آثاری از گلینکا، روینشتن، برویدن، نیازی، قلی اف، حاجی اف، رستم اف و برخی دیگر از آهنگسازان استفاده شده است.

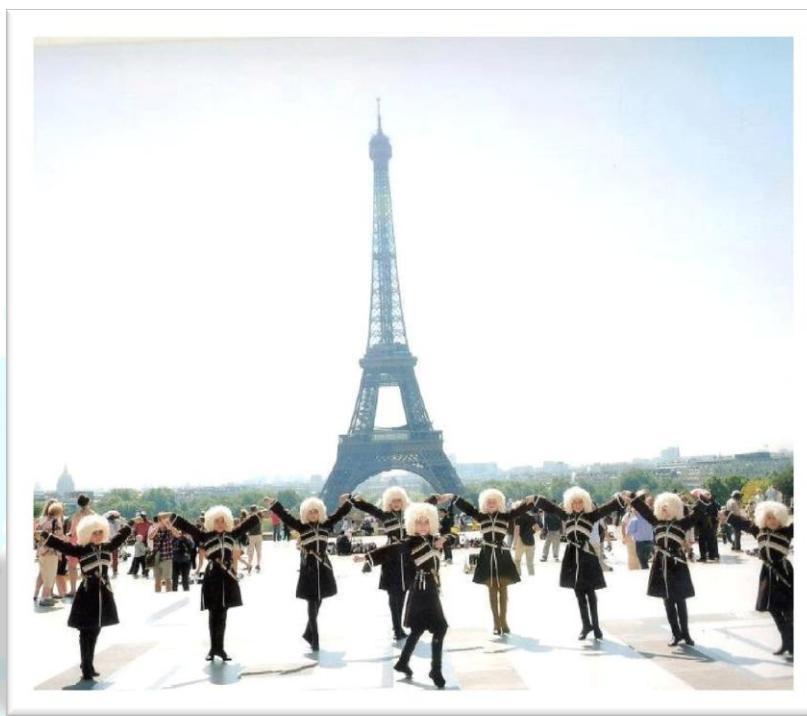
لزگی:

رقصی که با نام لزگینکا مشهور است و مانند رقص ملي لزگی ها (اقلیتی در آذربایجان آن سوی ارس که در فرهنگ آذربایجان استحاله شده اند) اجرا میشود. لزگی، حمامی، با وقار، پر تحرک و ریتمیک است که توسط مردان به صورت دست جمعی و با هنرنمایی تک تک ایفاگران با حرکاتی بدیع و گاه اکروباتیک، چرخش روی زانو ها و پرشها و همچنین به صورت دو نفری توسط زنان اجرا میشود. این رقص های قدمی آذربایجان به شمار رفته و تداوم رقص آواری یا آباری آذربایجان است. لزگی تمامی ویژگی های جنگاوری ملت تورک آذربایجان را در خود حفظ کرده و مکمل رقص قایتاغی است.

کوراوغلو:

از رقص های قدیمی است که توسط سورنا و دهل اجرا میشود. کوراوغلو پرصلابت، حماسی، رزمی و پهلوانی است که در ابتدا به صورتی آرام شروع شده و تدریجاً تند میشودکه به یادیود قهرمان افسانه های دوران فنودالی، کوراوغلو نامیده میشود. کوراوغلو از قدیم در انواع مختلف و با نامهای گوناگونی مانند: کوراوغلونون قایتار ماسی، میصری، کوراوغلونون باغیرتیسی و ...، همچنین در ورزشهای باستانی و زورخانه توام با حرکات موزون رایج بوده است.

توصیه ما به ورزش دوستانی که دوست دارند در رشتہ ی ژیمناستیک فعالیت نمایند این است که رقص ملی آذربایجان را یاد بگیرند. چون کلیه رقص ها از جمله رقص آذربایجانی بر اساس انعطاف پذیری بدن انسان است.



عکسی زیبا از گروه "آذربایجان قارتاللاری" در کنار برج ایفل پاریس

آذربایجان خالق چالغی آلتلری

تولیايان: محمدرضا خيري فام

آذربایجاندا اوافق کئچمیشلرдин، چنشیدلی چالغی آلتلرین اولدوغونو بلگه لردن اوپرنیریک. کلاسیکلرین یاپیتلاری، اورتا عصر موسیقیچیلرینین یازیلاری، رساملارین چکدیکلری مینیاتورلر، داش چکیدلری، یوردموزو گرمیش سیاحلارین گونده لیکلری و موئنی کوللئکسیالاری واختی ایله آذربایجاندا ۹۰-۱ یاخین چالغی آلتین قوللا نیلماسینی گؤستریر.

"دده قورقود" کیتابیندا چالغی آلتلرینه دایر بیلگیلر وار. کیتابدا زورنا، قوبوز و ناغارا کیمی آلتلرین آدی چکیلمیشدير. نظامی، خاقانی، فوضولی و نسیمی کیمی سؤچولریمیزین سؤلرینده (شاعیرلریمیزین شعرلرینده) ده خالق

چالغى آلتلرینین آدلارى چكىلمىش، مىنیاتور مكتىى رسامالارينىن يابىتلارىندا ايسە اونلارин گۇرۇنتولرى وئرilmىشىدىر. كلىپ شەھrinىن ياخىنلىغىندىكى ... كىنىنده اولان مزار داشلارينا تاي آذربايجانىن چىشىدىلى بۇلگە لرىنده داش اوزىنده قازىلمىش چالغى آلتلىرى گورۇنور.

آذربايجاندا يابىلمىش آلتلرین ۲۲- سىنى تىلللى (اونلاردان ۲۶- سى مىضرابلا، ۴-و كامانلا، ۲- سى چوبوقلا چالىنir)، ۲۳- اونو نفس، ۱۶- سىنى ضرب، ۱۷- سىنى ايسە اۋزو سىسلەن آلتلر قروپونا عايىد ئىتمك اولار. بو آلتلرین بۇيوك چوخۇنلۇغو اسکى دۇنمىلدە يارانىب گئت- گىندە موڭمەل لە شىرك دۇنمىمىزە گلىپ چاتىپ. بىر سىراسى ايسە گىتدىكىجە قوللانىلماز اولوب اوندولمىشلار.

اورتا عصرلەرن بىرى آذربايجاندا كامانچا، قويۇز، روپاب، چىنگ، سىنتور، قانون، شىنبىور، ارجنوم، طبىل، ناغارا، دف و دومبىك كىمى موسىقى آلتلىرى گئنىش قوللانىلماقدادىر. بو گون آذربايجاندا اوركىستىرلەدە، چىشىدىلى آنسامبىلارين قانقىسىنىدا (تركىبىنده) و سولو ايفاچىلىغىندى خالق چالغى آلتلرinden قوللانىلانلارى بونلاردىر:

تىللەيلەرن (سېيمىلىلەرن): تار، كامانچا، ساز، قانون، اود، دامبىر؛

نفسلە چالىنانلارдан: بالابان، توتك، زورنا، ئىنى، تولوم؛

درىلىلەرن (ضرب آلتلىرى): قاواڭ، ناغارا، قوشما ناغارا، دومبىك؛

اۋزو سىسلەنلىلەرن: شاخشاخ، كامان، لاقدۇتى؛

تىللەيلەر:

تار:

تار اولوسال چالغىمىزىن بلکە دە ان اىفادەلى، شىفرە لى (رمىلى) آلتلرindىدىر. اونون آدى ۱۱- جى يوز اىللەتكەدە ياشامىش بابا طاھير و تېرىزلى قەران يىن سۇئىلىرىنده چكىلىر. اىلك اونجە تۈپلام بىش تىلللى اولان، سىسى ضعيف، تەخنىكى اىمكانلارى محدود بىر آلت ايدى. ۱۹- جو عصرىن اىكىنچى يارىسىنىدا آذربايجانىن گۇرکەلى تارجالانى مىرزە صادىق اسد اوغلو (صادىقجان) تارى تكمىللىشىدىررەك اونو وېرتۈرۈز موسىقى آلتلرinen سۈبىيەسىنە قالدىرىمىشىدىر. بوندان علاوه مىرزە صادىق دان باشلايىاراق، ايفاچىلار آرتىق تىللرى اون بىرە چاتىمىش تارى، داها دىز اوستە دېبىل، سىنە اوستە توتماغا باشلامىشلار.

تارىن آغاچدان اولان بؤلۈملەر قوز، آرمود و توت آغاچلارىندan دوزلدىلىپ، گۇۋە سىنەن آچىق اوزونە مالىن اورى پرده سىنەن چكىلىر.

كامانچا:



موسیقی ترکی

در موزه‌ی ایران باستان در تهران و موزه‌ی لوور در قسمت تاریخ ایلام به مجموعه‌های کوچک نوازندگان با قدمت ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد بر می‌خوریم که آشیقان، سریا ایستاده و ساز خود را بر روی سینه نگه داشته‌اند. چنین نوازندگانی را که مشابهش را می‌توان در میان ترکان امروزی نیز پیدا کرد سرخی از قدمت موسیقی آشیقی به دست می‌دهد.

آشیقان به عنوان راویان درد ها و داستان‌های ملت هر گاه در نقش ریش سفیدان و خردمندان قوم خود، از قداست و احترام خاصی در بین ملت ترک برخوردارند. این قداست و احترام را می‌توان در داستان‌های کوراوغلو و دده قورقود و عاشیق غریب... مشاهده کرد، که نقش اصلی آن از آن آشیق است. آشیق‌ها با نام‌های متفاوتی همچون اوزان و بخشی در بین ملت ترک شناخته شده‌اند.

صفی الدین اورموی قرن ۱۲ و عبدالقادر مراغه‌ای قرن ۱۴ دو موسیقی دان بزرگ آذربایجانی با شهرت جهانی هستند که در پی ریزی اصول علمی موسیقی نقش عمده‌ای بازی کرده‌اند. موسیقی ترکی با انواع متفاوت خود شامل ماهنی‌ها (موسیقی فولکلور)، موسیقی آشیق، موسیقی مقامی (ردیف‌ها)، موسیقی کلاسیک، موسیقی عشایر (روستایی) شامل قشقایی و شمال خراسان و اخیراً انواع پاپ و جاز از تنوع و وسعت زیادی برخوردار است در آذربایجان شمالی از اوایل قرن بیستم فعالیت‌های بالارزیش زیادی در راستای تئوریزه کردن موسقی آذربایجان به عمل آمده است که منجر به خلق اپرا‌ها و سمفونی‌های جهانی نظیر کوراغلو، لیلی مجنون، سئویل و... با الهام از موسیقی غربی در آسیا گشته است.

برگرفته شده از: پرواز - ویژه نامه‌ی قومیت‌ها - آذر ماه



۶۶۶.....

درباره ی حماسه ی کوراوغلو(قسمت اول)

داستان پهلوانی های کوراوغلو در آذربایجان و بسیاری از کشورهای جهان بسیار مشهور است. این داستانها از وقایع زمان شاه عباس و وضع اجتماعی این دوره سرچشمه می گیرد.



قرن ۱۷ میلادی، دوران شکفتگی آفرینش هنری عوام مخصوصاً شعر عاشقی (عاشقی شعری) در زبان آذربایجانی ایجاد شده است. وقایع سیاسی اواسط قرن ۱۶، علاقه و اشتیاق زیاد و زمینه ی آماده یی برای خلق آثار فولکلوریک در زبان آذربایجانی ایجاد کرد.

شاه عباس اول با انتقال پایتخت به اصفهان و جانشینی کردن تدریجی زبان فارسی به جای زبان آذربایجانی در دربار، و درگفتدن با قزلباش و رنجاندن آنها و تراشیدن شاهسون به عنوان رقبی برای قزلباش، دلیستگی عمیقی را که از زمان شاه اسماعیل اول (در شعر آذربایجانی متخلص به خطایی) میان آذربایجانیان و صفویه بود از میان برداشت و حرمت زبان آذربایجانی را شکست و مبارزه یی پنهان و آشکار میان شاه عباس و آذربایجان ایجاد شد. این مبارزات به شورش ها و قیام هایی که در گوشه و کنار آذربایجان در می گرفت نیرو می داد. و لاجرم مالیاتها سنگین تر می شد و ظلم خوانین کمر مردم را می شکست...

وقایع تازه، برای عاشق ها که ساز و سخن خود را در بیان آرزوها و خواسته های مردم به خدمت می گمارند «ماده ی خام» تازه ای شد.

«عاشق» نوازنده و خواننده ی دوره گردی است که با ساز خود در عروسی ها و مجالس جشن روستاییان و قهوه خانه ها همراه دف و سرنا می زند و می خواند و داستانهای عاشقانه و رزمی و فولکلوریک می سراید. عاشق ها شعر و آهنگ تصنیفهای خودشان را هم خود درست می کنند.

در دوران جنگهای خوین ایران و عثمانی به سال ۱۶۲۹ شورش همبسته ی فقیران شهری و دهقانان در طالش روی داد که شاه عباس و خانهای دست نشانده اش را سخت مضطرب کرد. شورشیان مال التجاره ی شاه عباس و خانها، و مالیات جمع آوری شده و هر چه را که به نحوی مربوط به حکومت می شد به غارت برداشت و میان فقیران تقسیم کردند. حاکم طالش ساری خان به کمک خوین دیگر، شورش آن نواحی را سرکوب کرد.

در قاراباغ مردی به نام میخلي بابا دهقانان آذربایجانی و ارمنی را گرد خود جمع کرد و به مبارزه با خانخانی و خرافات مذهبی پرداخت. وی با یاران خود در یکایک روستاهای می گشت و تبلیغ می کرد و روستاییان به امید نجات از زیر بار سنگین مالیاتها و ظلم خوانین و به قصد دگرگون کردن وضع اجتماعی، به گرد او جمع می شدند.

نهضت میخلي بابا آهسته قوت گرفت و آشکار شد و در سراسر قاراباغ و ارمنستان و نواحی اطراف ریشه گسترد و تبلیغ نهانی او بنگاه به شورشی مسلحانه مبدل شد.

در جنوب غربی آذربایجان اوضاع درهم تراز این بود. قیام جلالی لر (جلالیان) سراسر این نواحی را فرا گرفته بود. طرف این قیام، که بیش از سی سال دوام یافت، از یک سو سلاطین عثمانی بود و از یک سو شاه عباس و در مجموع، خان‌ها و پاشاها و فئودال‌ها و حکام دست نشانده‌ی حکومت مرکزی بود.

در گیرودار همین رویدادهای سیاسی و اجتماعی بود که آفرینش های هنری نیز گل کرد و به شکفتگی رسید و سیماهای حمامی آذربایجان از ساز و سوز عاشق‌ها بر پایه‌ی قهرمانان واقعی و حوادث اجتماعی بنیان نهاده شد و نیز همچنان که همیشه و در همه جا معمول بوده است قهرمانان ادوار گذشته نیز با چهره‌های آشنای خود در جامه‌های نو بازگشتند و با قهرمانان زمان درآمیختند.

سیمای تابناک و رزمnde و انسانی کوراوغلو ار اینچنین امتراجی بود که به وجود آمد.

داستان زندگی پرشور توفارقانلی عاشق عباس که شاه عباس عروسش را از حجله می‌رباید و او تک و تنها برای رهاندن زنش پای پیاده به اصفهان می‌رود، در حقیقت تمثیلی از مبارزه‌ی آشکار و نهان میان آذربایان و شاه عباس است. شاه عباس قطب خان خانی عصر و نماینده‌ی قدرت، و عاشق، تمثیل خلق سازنده‌ای است که می‌خواهد به آزادگی زندگی کند.

ناگفته نماند که سیمای شاه عباس در فولکلور آذربایجان به دو گونه‌ی مغایر تصویر می‌شود. یکی بر اینگونه که گفته شد، و دیگری به گونه‌ی درویشی مهریان و گشاده دست که شب‌ها به یاری گرسنگان و بیوه‌زنان و دردمدان می‌شتابد. در ظاهر، سیمای اخیر زاده‌ی تبلیغات شدید دستگاه حکومتی و پاره‌ای اقدامات متناظرانه‌ی چشمگیر و عوام فریبانه است که نگذاشته مردم ظاهربین و قانع، ماهیت دستگاه حاکمه را دریابند.

به هر حال، پس از این مقدمه، اکنون می‌پردازیم به نامدار داستان کوراوغلو:

داستان کوراوغلو و آنچه در آن بیان می‌شود تمثیل حمامی و زیبایی از مبارزات طولانی مردم با دشمنان داخلی و خارجی خویش، از قیام جلالی لر و دیگر عصیانهای زمان در دو کلمه: قیام کوراوغلو و دسته اش، قیام بر ضد فئودالیسم و شیوه‌ی ارباب و رعیتی است. در عصر اختراع اسلحه‌ی آتشین در نقطه‌ای از آسیا، که با ورود اسلحه‌ی گرم به ایران پایان می‌یابد.

ادامه دارد...

تورکی مثلّر

- ۱- دلی یه همیشه بایرامدی (برای دیوانه همیشه عید هست).
- ۲- پیس توبوخ برك یوموتلار (مرغ رشت تخم هایش سفت است).
- ۳- کچینین قطوري سر چشمه دن سو ایچر.(بز گر از سر چشمه آب می خورد .)
- ۴- آدی منیم دادی سنین .(به اسم من ولی لذتش مال دیگران.)
- ۵- یا آدان لایق یا آدینا لایق (در موقع کادو دادن یا لایق خودت باشد یا لایق طرف)

- ۶- یلانا بورون ، الینن سورون . (خواهی نشوی رسوا همنگ جماعت شو)
- ۷- مصاحبن باب ایله ، گورن دسین هابیله . (تو اول بگو با کیان دوستی - من آنگه بگویم که تو کیستی).
- ۸- الله داغینا باخار قار ورر . (خاوند به هر کسی به اندازه لیاقتیش میدهد، خلائق هرچه لایق .)
- ۹- سارالا سارالا قالماخدان ، قیزارا قیزارا اولماخ یاخشیدی. (مرگ سرخ به از زندگی ننگین است .)
- ۱۰- هرنه سالار سان آشوا ، اوادا چیخار قاشوقووا (تقریبا ، هرچه کنی بخود کنی - گر همه نیک و بد یا کنی .)
- ۱۱- بالالی قارقا بال یمز . (همه چیز برای بچه ها)
- ۱۲- قیزی اولان قیرمیزی دون گیمز (همه چیز برای دختر ها)
- ۱۳- قیز قالدوچجا قیزبلا دونر (دختر هرچه در خانه پدر باند ارزشیش زیاد میشود!!)
- ۱۴- قره قارقانوندا بالاسی اوزینه خوشدی.(بچه کلاع سیاه هم برای مادرش خوشکل است .)
- ۱۵- صبریله ن حلوا بیشر ای قورا سنن . (گر صبر کنی ز غوره حلوا سازد.)
- ۱۶- سوز سوزی گتیر آرشین بزی (حرف ، حرف می آورد و....)
- ۱۷- اوزگه آتینا مینن تز دوشر . (کسی که سوار اسب دیگری شده زود پیاده میشود .)
- ۱۸- چیسی گونی اولانون باشونا کولوم اولار . (خواستگار اگر همسر مرد باشد آن عروس خاک تو سرشن میشود .)
- ۱۹- باشوا کول ده الله سن اوجا یردن الله(همت بلند دار که مردان روزگار - باهمت بلند بجایی رسیده اند.)
- ۲۰- دولن آیاغا داش دگر . (جوینده یابنده است .

افسانه بوزقورد(قسمت اول)

افسانه "بوزقورد" یا "گرگ خاکستری" از افسانه های کهن ترکان است و ریشه هزار و پانصد ساله دارد این افسانه در حدود یکصد و نود و یک سال بعنوان ایدئولوژی رسمی امپراتوری "گوک ترک" یا "ترکان آسمانی" بود و از دریای چین تا دریای سیاهی شکل های گوناگون سینه به سینه نقل می شد و توسط پیکرتراشان بصور تندیس های مختلف تراشیده و در شهرهای مختلف نصب می گردید .

بر اساس این افسانه روزی دشمنان به سرزمین ترکان حمله کرده و ترکان در مقام دفاع تا آخرین نفر شجاعانه جنگیده و کشته می شوند . آخرين بازمانده رزمی این جنگمهیب پسرکی بود که توسط گرگی از مهلکه نجات داده می شود . طبق افسانه بروی زمین غیر از آن پسرک ترکی نمانده بود . پس از چندی "سل جدید ترک" از وصلت پسرک ترک با گرگ پا به عرصه وجود می نهاد و در نسل های بعدی آنها عاقبت امپراتوری عظیم "گوک ترک" یا "ترکان آسمانی" (ترکهای آبی) را از دریای سیاه تا دریای آبی می نهند . نظریات "تونگ تین" دائمه المعارف و سالنامه نویس مشهور چین را که در سال ۸۰۱ یعنی حدود یک قرن پیش از اسلام میزیست در این باره : "تونگ تین" در بین دائمه المعارف ۱۹۹ جلدی خود، جلد ۱۹۷ را به تاریخ و منشاء اقوام ترک اختصاص داده و بطور مفصل از آداب و رسوم ترکان آسمانی بحث می کند . بر طبق نوشته تونگتین سرزمین آنان (قبایل ترکان آسمانی) توسط همسایه بالای (hai-hsi) دریاچه هایستی گوک در آسیای میانه نابود شد . زن و مرد و کوچک و بزرگ همگی قتل عام شدند و تنها فرزند ده ساله از آنان باقی ماند . بخاطر خردسالی نخواستند او را بکشند ولی دست و پاهایش را قطع کرده و به مرداب بزرگی انداختند . ماده گرگی در آنجا برای پسرک گوشت می آورد و مانع مرگ او می شود . بعد از مدتی پسرک با گرگ وصلت کرده و گرگ حامله می گردد . گرگ تا دریای مغرب می رود . در آنجا کوهی بود . بر فراز کوه می ایستد . این کوه در شمال غربی سرزمین کائو چونیک (تورفان کوچو در تركستان فعلی چین) بود . در آنجا غاری بود . در آنطرف غار (در بین کوههای محصور) سرزمینی سرسبز وجود داشت .

مساحت این سرزمین بیش از ۲۰۰ لی حدود میل بود . گرگ در اینجا ده فرزند پسرزاده، آنها بعد از بزرگ شدن در خارج منطقه سکونت خود ازدواج کرده وزنانشان حامله میشدند . این فرزندان قبایلی را بوجود آوردند که بزودیاردیاد نسل کرده زیاد شدند . بعد از اینکه چند صد عائله شدند در حالیکه چند نسلی از آنها گذشته بود از درون غار بیرون آمدند و به زوان- زوان ها پیوستند . در منابع دیگر از "غار" به منطقه محصور در بین کوههای سریه فلك کشیده با نام "ارکنکن" نامبرده میشود که ترکان بعد از چندین نسل ازدیاد چون نمیتوانستند از منطقه محصور سر به فلك کشیده خارج شوند به راهنمایی آهنگری که گفته بود اینکوهها دارای سنگ آهن است از مقادیر متناهی پوست حیوانات دم و کوره آهنگرساخته و با زدن توبلی از میان کوهها خارج گردیده و آنروز را "عید ارکنکن" نامیدند که برای اولینبار دوباره ترکان به صحنه جهانی پای نهاده و به راهنمایی "بوز قورد" اینبار از بین کوههای سر به فلك کشیده خارج از ارکنکن که گم شده و میرفتند که دوباره نابود شوند با صدای زوزه گرگ به سوی او جلب شده و باراهمایی گرگ از محلکه دوباره نجات مییابند . بعدها این "بوز قورد" در شکل "گوک بؤری" (گرگ آسمانی) نیز در زمانی که اوغوزخان میخواست به فتح جهانقادام کند با ستون نور آبی رنگ بر چادر او وارد شده میگوید اگر میخواهید جنگ پیروز شوی هر وقت من بیش رفتم پیشروی کن و هرجا من ایستادم بایست . از آنروز "بوز قورد" پیشاھنگ جنگ ترکان میشود و با حمله او به دشمنان فتح و ظفر نصیب ترکان میشود . آنچه از افسانه‌های فوق الذکر استنباط میشود این است که در طی قرون و اعصار گذشته "بوز قورد" (گرگ خاکستری) بعنوان سمبول الهی نگهدار ترکان و راهنمای آنان تلقی گردیده و در مواردی که میخواستند از یک ترک اصیل و با غیرت و خالص تمثیلی ارایه نمایند او را به بوز قورد تشییه میکردند . در نظر ترکان بوز قورده فرسته‌ای از فرشتگان الهی بود که جهت پایندگی نسل ترکان بشکل بوز قورد بر ترکان ظاهر شده بود .

ادامه دارد..

الگوی تبریزی از زبان یک مازندرانی

مازندرانی، سردبیر: فرصتی پیش آمد تا هفته گذشته را میهمان دوستی در تبریز باشم. پیش از این چند مرتبه به اردبیل سفر کرده بودم، اما مجال تماشای تبریز دست نداده بود.

در بازدیدهایی که با دوستان تبریزی از مناطق مختلف گردشگری و معروف این شهر داشتم، تبریز را شهری توسعه یافته (به نسبت شهرهای زیادی که در استان‌های گوناگون کشور دیده بودم) یافتم.

به باور من این شهر از برخی جهات الگوی مناسبی برای توسعه مازندران ماست و نیازی نیست مسئولان شهری و استانی، به ترکیه و مالزی و دبی و اروپا سفر کنند (و هر بار مورد انتقاد رسانه‌ها نیز قرار بگیرند) تا الگوی مناسب توسعه پیدا کنند. می‌شود از برتری‌های تبریز خودمان نیز به عنوان یک الگوی مناسب توسعه استفاده کرد.

*شهر بدون گدا

پیش تر شنیده بودم که تبریزی‌ها موفق شده اند تکدی گری را در این شهر از بین ببرند، اما در این سفر یک هفته‌ای، به من ثابت شد که این کلان شهر حتی یک گدا ندارد! تبریز به عنوان شهر بدون گدا شناخته می‌شود و این دستاوردهای تلاش چندساله بخش خصوصی و حمایت مسولان این شهر است.

در همان آغاز ورورد به تبریز، در جای جای شهر، صندوق‌های امداد یک موسسه خیریه قدیمی توجهم را به خود معطوف کرد. جالب این که تعدد و فراگیری این صندوق‌ها چند برابر صندوق‌های کمیته امداد است! بیشتر مردم صدقات و کمک‌های خود را داخل این صندوق‌ها می‌اندازند. موسسان این صندوق خیریه قدیمی توانسته اند اعتماد عمومی را به سوی خود جلب کنند. آن‌ها نیازمندان را در کم ترین زمان شناسایی و تحت پوشش خود درمی‌آورند و اجازه نمی‌دهند کسی در خیابان و انتظار تکدی گری کند.

از طرفی باید گفت تبریز یکی از قطب های صنعتی و خدماتی کشور است و اوضاع اقتصادی مردم مطلوب است و همه دست شان به دهن شان می رسد.

این شهر قطب صنعت خودروسازی و قطعه سازی ایران است و با تولید سالانه ۱۶,۰۰۰ دستگاه موتور دیزل، به عنوان بزرگترین تولیدکننده این نوع دستگاه در سطح منطقه خاورمیانه شناخته می شود.

اینجا پر است از شرکت های تولیدی و شهرک های صنعتی و فروشگاه هایی که جنس ترک و ایرانی می فروشنند.

این شهر - به دلیل جذب سرمایه های کلان بخش خصوصی - به عنوان «مهد سرمایه گذاری ایران» شناخته می شود؛ آنچنان که به مدت ۵ سال متوالی، دارنده رتبه نخست جذب سرمایه در بین شهرهای کشور بوده است.

*شهر زیرگذرها

تبریز رتبه دوم برج سازی را بین شهرهای کشور به خود اختصاص داده است. در مناطق مختلف این شهر صنعت برج سازی رونق دارد و آسمان خراش های چند طبقه با معماری چشم نوازی کنار هم قرار گرفته اند.

بلند مرتبه سازی نه تنها ناموزون و هنگارشکن و اعصاب خرد کن نیست ، تبریز را به شهری زیبا و دیدنی بدل کرده اند.

در تبریز صنعتی، از آلودگی آن چنانی هوا و گرد و غبار و دود و دم خبری نیست و تلاش شده همه چیز سرچای خود باشد. به همین دلیل هاست که سازمان بهداشت جهانی ، تبریز را به عنوان سالمترین شهر ایران برگزیده است.

ویژگی متمایز دیگر تبریز(به عنوان یک شهرستان و نه پایتخت) خیابان های بزرگ و زیر گذرها متعدد آن است.

در سال های اخیر نهضت زیرگذرسازی در این شهر به وقوع پیوسته است و اکنون قدم به قدم تبریز زیرگذر دارد و همین موضوع باعث شده ترافیک روان تری را در شهر شاهد باشیم و در وقت مردم هم صرفه جویی شود. دوست تبریزی ما می گفت یکی از این زیرگذرها ۱۲۰۰ متر طول دارد!

*شهر موزه ها

تبریز علاوه بر قطب صنعتی، قطب گردشگری و خدمات نیز محسوب می شود. توسعه صنعتی تبریز، ورود میلیون ها گردشگر در سال و حضور هزاران دانشجو با فرهنگ های مختلف در شهر (تبریز به عنوان دومین شهر دانشگاهی ایران - پس از تهران- نیز مطرح است) باعث نشده تبریزی ها از فرهنگ و خرد فرهنگ و تمدن و زبان خود فاصله بگیرند.

این جا همه با هم ترکی صحبت می کنند، نام گذاری ها اغلب به زبان آذری است و نسل جوان اصرار دارند بجهه های شان از خردسالی ترکی یاد بگیرند. (برای مثال دخترک ۳/۵ ساله دوست تبریزی ما به دو زبان ترکی و ترکی استانبولی صحبت می کرد)

برنامه های رادیو و تلویزیون این جا اغلب به زبان آذری است. آن ها حتی دل شان می خواهد در مدارس هم بجهه ها زبان آذری بیاموزند و برنامه ها و جنگ های محلی زنده داشته باشند که بنا به دلایل خاصی، سیستم از ترویج بیش از حد زبان و فرهنگ بومی آذری جلوگیری می کند.

شاید به همین دلیل باشد که مردم برخی احساسات فروخته قومی خود را در استادیوم و هنگام تماشای فوتبال تراکتورسازی بروز و ظهور می دهند.

همین جا بگویم که تیم تراکتور در تبریز هوادار فراوانی دارد؛ از طبقه فروdest گرفته تا طبقه فرادست و روشنفکر. تیمداری تبریزی ها و موج نویی که تبریز به فوتبال ایران معرفی کرده، نمونه ای دیگر از توسعه همه جانبی این منطقه است. (این موضوع را مقایسه کنید با شیوه های سنتی تیمداری در ورزش مازندران و باشگاه هایی که یکی-دو سال نشده فرو می پاشند!)

با وجود بزرگی و وسعت و توسعه یافتنی تبریز، در نگاه نخست متوجه می شویم که اوضاع پوشش و حجاب مردم این جا مطلوب تر از بسیاری از شهرهای کوچک تر و معمولی کشور و حتی مازندران ماست. عصر یکی از روزها با دوست تبریزی به شمال شهر و منطقه مرفه نشین تبریز رفتیم. حتی در خیابان ولی‌عصر تبریز که به شانزه لیزه معروف است هم اوضاع پوشش چندان نامناسب نبود.

زیرساخت های گردشگری در تبریز مهمی است. از هتل های متعدد این شهر بگیرید (از جمله هتل مروارید، هتل پارس، هتل گسترش و..) تا موزه های گوناگون و دیدنی شهر.

در بالا گفتم تبریز شهر بدون گدا و شهر زیرگذرهاست، اکنون می خواهم بگویم تبریز شهر موزه ها و یادمان های فرهنگی نیز هست.

موزه تاریخ طبیعی، موزه ادبی شهریار، موزه سنجش، موزه آذربایجان، موزه سنگ نگاره ها، سایت موزه عصر آهن تبریز، نمایشگاه و خانه سفال، موزه قاجار، موزه قرآن و کتابت و موزه مشروطه تنها نمونه هایی از موزه هایی است که بیشتر در مرکز شهر تبریز قرار دارند و صبح و عصر پذیرای علاقه مندان هستند.

علاوه بر این ها باید به مقبره الشعرا تبریز نیز اشاره کیم که محل دفن ۴۰۰ شاعر- از جمله شهریار- است و یادمان زیبایی نیز برای آن ساخته اند. به یاد بیاوریم در مازندران نه تنها یک نمونه از این مقبره های ادبی و هنری نداریم، بسیاری از گورستان های ما حتی قطعه هنرمندان نیز ندارد.

*شهر ارزان

هیچ کس در تبریز حوصله اش سر نمی رود. ساختمان ها و خیابان ها زمخت و بد منظره نیستند، شهر سر و صدای زیادی ندارد، اگر حوصله مکان های فرهنگی و موزه ها را نداری، تا دلت بخواهد این شهر پارک (از جمله پارک قدیمی و معروف ائل گلی که امکانات و جذابیت های آن تمام نشدنی است) و مرکز خرید و بازار دارد.

این شهر هم مراکز خرید و بازارهای مدرن دارد، هم سنتی و "کهنه بازار". در بخشی از شهر فروشگاه هایی وجود دارد که فقط جنس ترک می فروشنند، از مبلمان و تابیر و پوشاك ترک گرفته تا لوازم آرایش و پوشک بچه و حتی آدامس و شکلات ترک!-البته با قیمتی مناسب و به نسبت ارزان. و این برای ما آدم های چینی زده-که به قول طرفی غیر از زن و فرزندمان همه چیزمان چینی است- یک اغتنام و فرست طلایی است که بفهمیم جنس و کالای خوب و به نسبت استاندارد چیست!

در کنار مراکز خرید مدرن، بزرگ ترین بازار سرپوشیده و به هم پیوسته دنیا نیز در تبریز قرار دارد. بازار بزرگ تبریز با بافت سنتی و تیمچه ها و راسته ها و حجره ها و معماری زیبا و نوع شغلی خود در مرکز شهر قرار دارد و بازدید از آن هم فال است و هم تماشا! راسته طلافروش ها، راسته پوشاك، راسته کفش، راسته چرم، راسته پرده و...

قیمت ها هم اینجا به نسبت مناسب است؛ چه کالاهای ساخت تبریز و چه ترک. حتی قیمت بلیت موزه ها و مکان های فرهنگی این جا ارزان تر از موزه های مازندران است؛ مثلاً "قیمت بلیت ۵۰۰ تومانی موزه آذربایجان را با چند بخش و طبقه مجزا مقایسه کنید با قیمت بلیت ۲۰۰۰ تومانی موزه تماشگاه خزر رامسر!"

نکته قابل توجه فرهنگ کاسپی فروشنده هاست که اغلب با روی و اخلاق خوش برخورد می کنند و سعی نمی کنند با شگردهای خاص فروشنندگی، مشتری را دور بزنند و جنس را به او قالب کنند. مثل برخی کاسپ های عنق و بداخل آن ما هم نیستند که تمایل دارند همان اول، جنس را بخریم و برویم و سئوال زیادی هم نپرسیم!

*شهر مهربانی ها

در طول یک هفته اقامت در تبریز به این نتیجه رسیدم که هموطنان آذربایجانی ما به معنای واقعی کلمه مهربانند و مهمان نواز. شعار هم نمی دهند. مثلاً "کافیست از آن ها آدرس جایی را بخواهی، تمام تلاش خود را می کنند تا خوب راهنمایی شوی و اگر چاره داشته باشند همراهت می آیند تا تو را به همان مکان مورد نظر برسانند!"

سال گذشته ما از یک مخاطب کرامانی داشتیم که مدتی را به مازندران سفر کرده بود و برای ما نوشت: "من از کرامان به صورت مسافر دانشجویی حدود ۴ روز مهمان شما در آمل و بابل بودم. شما مازندرانی ها خیلی خیلی عصبی و آدمهایی بی اعصابی هستید و از روابط عمومی خیلی ضعیفی

برخوردار هستید، آدم جرات پرسیدن آدرس را از شما نداره و مردم خیابان و کوچه بازار و رانندگان تاکسی و فروشنده‌گان و مغازه داران همه و همه با آدم دعوا دارن، واقعاً چرا؟ چتونه؟"

البته ما همین کامنت را دست مایه یک گزارش مفصل قرار دادیم، که چرا ما مازنی‌ها این گونه ایم؟!(نگاه کنید به: مازنده‌نومه، در کمال عصبانیت/<http://www.mazandnume.com/?PNID=V12175>)

به شوخی به همسفرانم گفتم شاید به خاطر شیرینی‌های مختلف و بامزه ای که تبریزی‌ها دارند، کام شان این قدر شیرین است و روی خوش دارند!

همین جا که حرف شیرینی پیش آمد بگویم که گردشگری تبریز فقط به مکان‌های آن نیست و بخشی از درآمد آن‌ها از سوغاتی‌های است که متنوع و ارزان و خوشمزه است. قورابیه، نوقا، اریس، شیرینی‌کنجدی، شکلات تسبیحی، سوچوق، باسلیق، مرباتی گل محمدی، عسل سبلان، کفش و محصولات چرمی، آجیل مخصوص تبریز، قالیچه‌های خوش نقش تبریزی تنها بخشی از سوغاتی‌های معروف این شهر است که با قیمتی مناسب و درسته بندی‌هایی شیک و مشتری پسند در اختیار مسافران و گردشگران قرار می‌گیرد.

روی دو نکته‌ی "قیمت و بسته بندی" تاکید ویژه‌ای دارم. در مازندران اغلب سوغاتی‌ها، قیمتی بالاتر از کیفیت و مورد استفاده آن دارند. نیز بسته بندی شیک و بازار پسند ندارند که یکی از شقوق چندگانه مارکتینگ است.

در بازدیدهای چندباره از بازارهای مدرن و سنتی تبریز ابعاد گوناگون مارکتینگ را مشاهده کردم، از جمله: بازارگرایی (توجه و تمایل و گرایش به مشتری و بازار)، بازارداری (افزایش یا حفظ مشتریان از طریق خلاقیت و نوآوری)، بازارگرمی (آمادگی برای رقابت، حضور در نمایشگاه‌ها و انجام تبلیغات)، بازاریابی (یافتن بازار هدف و بخش بندی بازارها) و....

*شهر زندگی

تبریز را شهری مناسب برای زندگی یافتم که به نسبت کشوری، شاخصه‌های شهرسازی نوبن را دارد و اگر قرار باشد روزی من از مازندران دل بکنم حتمن این شهر را برای زندگی انتخاب می‌کنم.

خوب است مسئولان استانی و شهری ما-اگر جلسات شان اجازه داد- سفری به این شهر داشته باشند. برای توسعه شهری، تبریز الگو بدی نیست.

[لينك: http://www.mazandnume.com/?PNID=V13491](http://www.mazandnume.com/?PNID=V13491)

تورکی بایاتی لار

اورمو گُلو بایاتی

خبر وئین ائله ره،
دوشسون هامی دیله ره،
اورمو گُلو گُور دیکیب،
مدد وئره ن ال له ره.



Photo: Saina Golzar

Nasnews.ir

گه ل ایناناق سئوگى يه،
قارداشلىغا بيرلى يه،
بيزده ن يارديم ايسته يير،
آزربايجان اورميه.

من آشيق آى اولايديم،
بىر سولو چاي اولارديم،
آشىب، داشىب داغلاري،
گه ليپ سه نه دولايديم.

!خالقىمین دوزلو گولو
گورمه يه ك سه نى اولو،
قويوب، گندىب، بوراخما،
بيزه قورو بير گولو

بو ده ردى كىمە يازام؟
اوز يوردومدا يالقىزام،
ائشىدىرسە نمى مە نى؟
بو گونلە رچوخ سوسوزام

!هاراي لار آى هاراي لار
دولارنار ايل له ر - آيلار،
من سوسوزام، هارداسىز؟
سوپو گە تىرىن چايلار

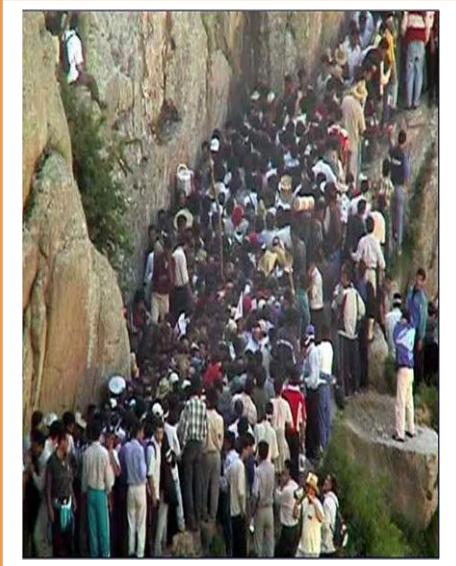
!بىلمە ليسيز سىز بونو
گە لمە ز گولومون سونو،



يو كيچيك ال له ريمله،
قورتاراجام، من اونون



باک کىمى



باک کىمى دور قوللارينى چيرمala هئى هئى ...
تورك ائللرينى ييغماغا تونقال قالا هئى هئى ...
باش بولگو بؤلنرسىزى ياددان چىخادىيلار ...
حق آلمالى دير دور يايپيشاق قول قوللا هئى هئى ...
غم ديو کىمى دونيانى دوتوب اوجونا سىخدى ...
باس بار ماغى سينسىن بوغازىن پارچالا هئى هئى ...
آى نسل نسيمى سىزه سوسماق كى ياراشمار ...
تورك اوغلۇ دئمز آخ ! دريسىن سوپسالا هئى هئى ...
ياشاسىن باغمىسىز ازربایجان

اعطای لقب به بازیکنان تراختور

وقتی روزگار آن روی خود را به من نشان می دهد، اندک تردیدم به یقین تبدیل می شود، پاهایم نه هرگز خواهد لرزید و نه هرگز سست خواهد شد. اینجا یادگار است، جهنم سرخ برای یاغیان!

برای همزیستی در جامعه، باید مطیع اکثریت بود، اگر هر کس ساز خود زند کار به آشوب کشد و آشوب اتحاد را کشد، مشعل اتحاد خاموش شود چراغ خانه هایمان خاموش خواهد شد. باید بیاموزیم که به سخن حداکثر احترام بگزاریم اما اگر احساس می کنیم (ما) (حداقل) صادق تربیتیم باید اکثریت را قانع کنیم! رأی اکثریت قابل احترام است اما بدین معنی نیز نیست که همواره حق با اکثریت است! اگرچه برای قانع کردن آن نیز باید منطق داشت. باور خود را تنها با منطق می توانید دیکته کنید نه عصبانیت.

لابد تا کنون نتیجه نظرسنجی را دیده اید. ۶۱٪ مخالف اعطای لقب به جدید الورود ها هستند. ۵۰٪ ۱+۵۰٪ ۶۱٪ می شود گفت حداکثر آراء چرا که آن ۳۹٪ مباقی نیز خود به دو دسته تقسیم شده است.

بایاید بینیم سخن حداکثر آراء چیست؟!، چرا می گویند، تازه وارد، نه!

منظور از تازه وارد کیست؟ چه معیاری برای آن وجود دارد؟ متر ما برای سنجش آن چیست؟

یک سال، دو سال، سه سال، چند سال؟

بازیکنی دو سال و اندی برای ما مجنون می شود و سرآخر پیراهن پاره می کند! در پایتخت فخش می شنود و عیبی ندارد اینجا دو سه سال تشویق می شود و یک بار برای اعتراض از نوع نرم چنان واکنشی نشان می دهد که ... سخنی باقی نمی ماند.

قدمت نمی تواند متر مناسبی برای این سنجش باشد. پس چه باید کرد؟

بایاید آزمون شده ها را مثال بزنیم!

او که با پای شکسته تاب دوری از زمین سیز را ندارد،

او که لایق کاپیتانی سنت ولی میان جدید الورود ها تحقیر می شود،

او که چندین پیشنهاد از تیم های بزرگ دارد،

یک نیم فصل سکوت می کند ولی می ماند آیا لیاقت لقبی در خور شان ندارد؟ سخنم با ۱۴٪ است! چرا خشک و تر را با هم بسوزانیم؟ بایاید راهکارمان را اصلاح کنیم نه اینکه صورت مسئله را پاک کنیم.

یا او که کاری می کند که حتی بومی ها هم جرأت آن را تا به حال نداشته اند؟

کدام بازیکن بومی شما گفت " فقط تراختور"؟!

فیلم است؟! بگذارید یکبار نیز دیگران این فیلم را بازی کنند چه عیبی دارد؟!

هر چه باشد آن روز آن لحظه آب یخی سنت بر دلهایمان.

پس او نیز شایسته ی لقب است.

و یا او که برای یک گل سریش را به تیر دروازه می کوباند و راهی بیمارستان می شود، یک سال نیمکت نشینی و تنها سکوت! آیا لقبی برآنده او نیست؟

و یا او که سفید به معنی واقعی امضا می کند، روزی که نه مردی مشخص است و نه چیز دیگر و یا او که دو فصل تمام روی نیمکت می نشیند ولی صدایش در نمی آید...

یا حتی او که به قول خود مهمان ماست اما برایمان از جان و دل مایه می گذارد و...
همه را به یک چشم دیدن بی انصافی سنت.

ندای بازیکن با القاب، بازی بچگانه نیست. یک مرد بالغ نیازی به لقب ندارد، این یعنی اینکه آقای ایکس! من میدانم برای این تیم چه رحمتی کشیده ای، قدر دانی خود را نشان می دهم. از دستم بر می آید که تنها به تو افتخار کنم!

ما راه را اشتباه می رویم و برای جبران مافات تر و خشک را با هم می سوزانیم!
چه نیازی دارد روز اول با آمدن فلان فرد جو گیر شویم تا نیامده او را ممکن است به القاب کنیم تا سال بعد که تشریف برد بیاییم و آسمان و زمین را به هم دوزیم؟!
اگر از ابتدا عاقلانه فکر کنیم با ترک فلان فرد نیز هرگز میتوانیم نمی شویم.

ما چنین می کنیم و او هم چنان!

تشریف می برد؟ خوب به سلامت. اما جدایی فلان بازیکن خارجی به عنوان اولین نفر اتفاقی بود!
پیوستن همان بازیکن در ترکیه به اردوی تیم رقیب اتفاقی بود؟
عزیزان من! اینها حرف و حدیث یک روزه نیست، برای برنامه ریزی این مسائل لابد چند ماهی وقت گذاشته اند.
فلان مردی که نیامده مزین به لقب می شود نیامده چمدانش را می بندد.
ما آنجا او را با لقب فریاد می زنیم و او برنامه توطئه اش را چک می کند!

می رود به سلامت!

همراهانش را هم می برد آنها هم به سلامت!
ولی بازیکنان ما چه!

یکی را نیمکت نشین می کند، دیگری را اخراج می کند، از قضا همگی هم جزو متعصب ترینان تیم هستند.
مگر می شود هافبک ما به یکباره رقمی نجومی طلب کند مگر می شود هنگام اعزام تیم مردی اسبق ما به کشور خارجی او هم همزمان در همان محل حاضر شود؟! مگر می شود بازیکن دیگر ما که قرارداد دو ساله دارد خود سر هوایی شود؟!

اینها همه اتفاقی سنت؟

اگر من هوادار ارزش خود را بدانم، اگر من هوادار با هر غریبه ای پسر خاله نشوم موقع خدا حافظی هم دینی نمی ماند. او می رود اگرچه با نامردمی و من در عرض دو ثانیه ناسزاپی آب دار را جایگزین لقبی بزرگ نمی کنم، لقبی که خود بر او اعطای کرده بودم!

این فقط توهین به خودم است نه شخص دیگر! تلخ باشد یا شیرین، این ناسزا در حقیقت برآنده رفتار اشتباه من است. من از خود ناراحت و مأیوسم واينکه چرا باید فردی را محبوب خود کنم که ارزش آن را ندارد. رابطه ی هواداری - مردی گری یا بازیکنی کافی است چرا حد و مرزها را در نوردم که سرآخر خود را مؤاخذه کنم؟

با احساساتم بازی شده است؟ قبول اما بباید باور کنیم خود من سررشته ی این احساس را در دست هر کس و ناکس می گذارم. آیا غیر از این است؟

برای آنها یعنی که این گونه رفتني هستند نه نیازی به لقب هست و نه دشنام، که رفتن مهم نیست چگونه رفتن مهم است.

آنها پول می گیرند و در قبال آن مسئولند.

اما به کسی دل می دهیم که لیاقت آن را داشته باشد آن موقع او نمک خورده نمادان نمی شکند. لابد می داند محبت ارزش چند صد میلیون را دارد!

آزمون داده را معلوم است، چرا بازیکن دیگر خارجی که از دیگری عملکرد بهتری هم داشت دو ساله تمدید می کند؟ پس میان خارجی ها هم با معرفت و بی معرفت وجود دارد.

اما اکنون چه کنیم؟

ترک کرده را دشنام دهیم؟ نه عزیزان من باید او که مانده است را چنان تشویق کنیم تا گوش فلک کر شود. شما نگران دشنام نباشید که روزگار خود بهترین دشنام دهنده است. کافی است تنها با زمان دست به یکی کند.

همواره یا افراط کرده ایم یا تفریط.

نه نیازی به دشنام است و نه نیازی به تشویق ترک کنندگان.

او که برای پول می رود یعنی برای ما نیز در ازای کسب پول بازی کرده است، برای همان فصل تشویق شد و تسویه حساب شد دیگر تشویق فلان بازیکن اسبق در تیم دیگر چه معنایی دارد؟ می خواهیم فرهنگمان را نشان دهیم یا پخمه گیمان را؟! چرا نمی دانیم می شود تشویق نکرد در عین حال ناسزا نیز نگفت! بلی همانند نظرسنجی مان آری یا نه! گزینه سومی نیز می تواند وجود داشته باشد، لقب برازنده برخی است اما به شرطها و شروطها همان چیزی که حداقل کاربران به آن رأی داده اند.

در پایان هر آنکس که امروز به هر برهانه ای برای این تیم رحمت می کشد نیاز به حمایت دارد، مبادا خنجری بدست گیریم و خود را زخمی کنیم، فمه را حمایت می کنیم اما عشق ورزیدن نه همه تنها بدانها که آزمون داده هستند تا درسی باشد برای جدید الورود ها تا بدانند در مکتب تراختور به کسی که رحمت میکشد و غیرت و تعصّب نشان می دهد ارزش و احترام قائلیم.

دل های ما بسیار بزرگ است، اگر روزی برایمان ثابت شود که پیراهن پاره ها کنندگان نیز لایق این محبت هستند عشقمان را دریغ نخواهیم کرد. پس بباید به جای آنکه به فکر القاب نو باشیم گذشته را کمی مرور کنیم.

www.tractorfc.com منبع:



گنبد سلطانیه، یکی از آثار ثبت شده در یونسکو

گنبد سلطانیه بزرگ‌ترین گنبد آجری جهان و مقبره اول جایتواست که نام خود را به سلطان محمد خدابنده تغییر داد و از آثار مهم دوره ایلخانیان به حساب می‌آید. این بنا مسجدی است بسیار زیبا از حیث معماری و تزیین و بزرگی در دنیا مشهور است. گنبد مزبور در استان زنجان قرار گرفته و بنایی است هشت ضلعی که طول هر ضلع آن ۸۰ گز است. هشت مناره نیز در اطراف گنبد دارد. و قدیمی‌ترین گنبد دوپوش موجود در ایران است. رنگ گنبد آبی است. بر روی این اضلاع گنبد بلندی قرار گرفته که ارتفاع آنرا ۱۲۰ گز نوشته‌اند. در قسمت بالایی آن ساختمان دور تا دور اطاقها و غرفه‌ها ساخته‌اند. خود گنبد از کاشی‌های فیروزه‌ای رنگ پوشیده و سقف داخل اطاقهای بالا با گچ‌بری‌های و آجرهای رنگارنگ تزیین یافته‌است. در حاشیه طاقها آیات قرآنی و اسم الله با خط جلی نوشته شده‌است. حکاکی‌هایی در آجرهای دیوارها و سقفهای رنگین بنا نیز دیده می‌شود.

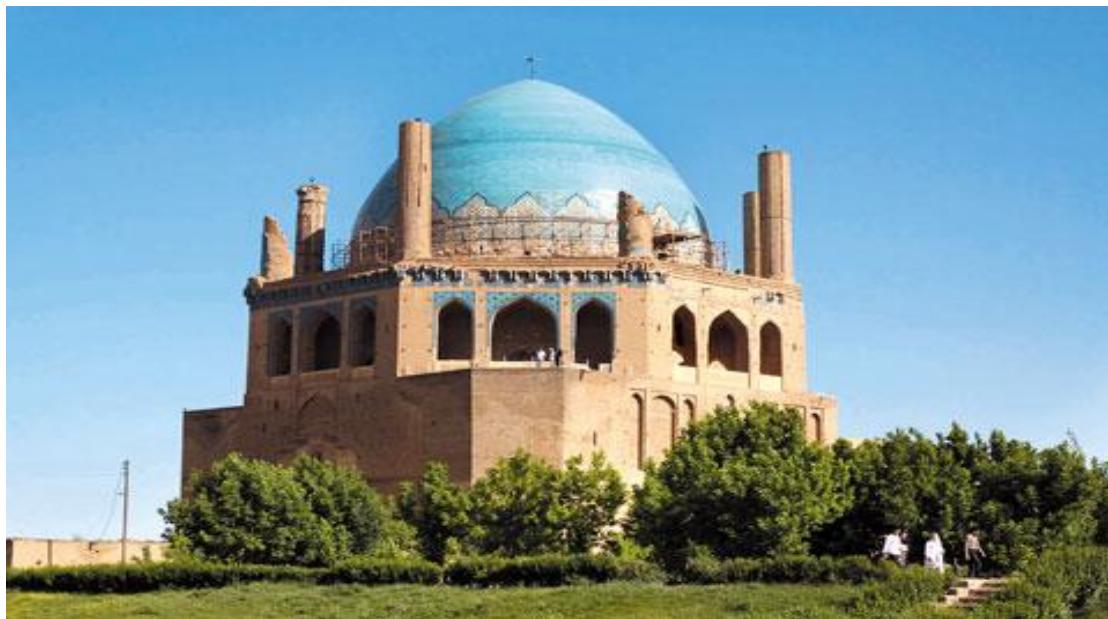
تزیینات و نحوه ساخت این مقبره در واقع نقطه عطفی در معماری آن دوران بوده به این شکل که سبکی جدید را در معماری به وجود آورده که از معماری سلجوقی منفک شده‌است.

ساخت این گنبد در سال ۷۰۲ هجری قمری به دستور الجایتو در شهر سلطانیه، پایتخت آن زمان ایلخانیان آغاز شد و در سال ۷۱۲ هجری قمری به اتمام رسید.

بعضی از تاریخ نویسان نوشته‌اند سلطان محمد خدابنده این گنبد و بنای عظیم را بنا کرد که اجساد ائمه اول و سوم شیعیان یعنی علی و حسین را از آرامگاه‌های خود به آنجا منتقل کند. ولی به علت خوابی که دید از این عمل منصرف شد. دلان‌های تودرتوبی در سرداهه این بنا موجود است که حدس زده می‌شود برای اجرای مراسم خاصی به کار می‌رفته. حتی حدس می‌زنند که سلطان محمد خدابنده پس از مدتی از اسلام روی برگردانده و دوباره به اصل خود برگشته و شمن شده و این دلان‌ها و فضاها برای اجرای مراسم مذهبی خاص پس از مرگ وی بوده‌است. البته جسد وی نیز به جای دفن در سرداهه، در کوه‌های اطراف دفن شده‌است.

گنبد سلطانیه در شهر سلطانیه قرار دارد و در فهرست آثار میراث جهانی به ثبت رسیده‌است و شامل سه بخش اصلی ورودی، تربت‌خانه و سرداهه‌است.

گفته می‌شود در ساخت گنبد بزرگ شهر فلورانس از این گنبد الگوبرداری شده‌است



سوزلی یازی سیز فوتولار





تمبر اختصاصی باشگاه تراکتور سازی به مناسب
کسب سهمیه آسیایی ۲۰۱۲



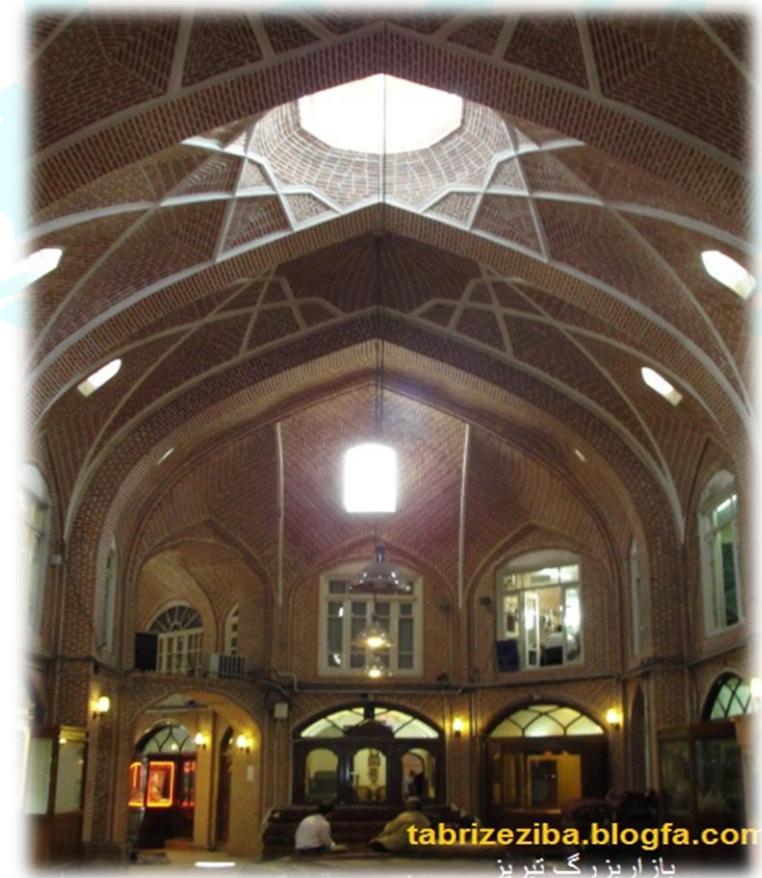
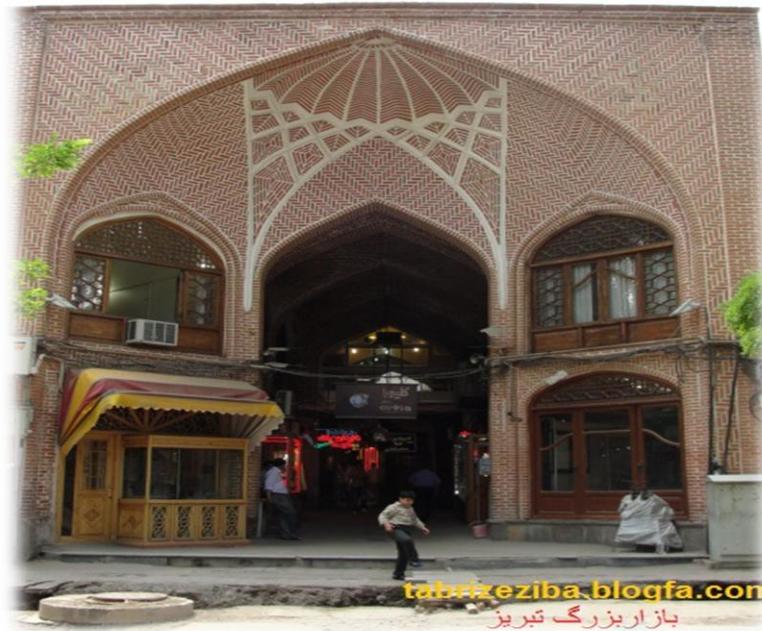




زیافت را بزیدم، نیازی به آن نداری !











کسانی که مطالب و یا عکسهای متناسب با موضوعات مجله دارند می توانند به ایمیل مقابل فرستاده تا بعد از بررسی و تأیید در شماره بعدی گنجانده شود.

لطفاً مطالب ارسالی دارای منابع موثق و معتبر باشند.

در شماره بعدی نظرات خوانندگان در مجله نگاشته می شود.

ایمیل: ipek.21azar@gmail.com

